

سهراب بهداد و فرهاد نعمانی

سهراب بهداد و فرهاد نعمانی سویجای طبقات اجتهاد در ایران

انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران نظم سیاسی موجود را واژگون کرد. مناسبات و نهادهای موجود اجتماعی را از هم گسیخت تا بدان‌ها سرشت و قالبی تازه بخشید. انقلاب بیان آرمانی دگرگونی اجتماعی و پیشرفت بود. شعارهایش، اندیشیده یا خودانگیخته، نماد جهت‌گیری دلخواه توده‌های شرکت‌کننده در جنبش انقلابی و رهبران‌شان بود. اما شکل و جهت و دامنه انقلاب را، هم‌چون آتشی که به جنگل می‌زند یا هم‌چون گردبادی که دشت را می‌پیماید، دینامیسم درونی تعامل نیروی درهم‌کوبنده‌اش با پهنه اجتماعی که آن را درمی‌نوردد تعیین می‌کند نه جهت‌گیری‌های آغازین و خاستگاه‌اش. چنین است داستان انقلاب ایران که خواست‌اش حاکم کردن مستضعفان، امحای فقر و استثمار و ثروت "بادآورده"، استقلال از "امپریالیسم شرق و غرب"، و نشانیدن اقتصاد اسلامی آرمانی‌ای، که تاکنون تعریفی از آن به دست داده نشده، تحت نظارت روحانیت شیعه خرده‌بورژوازمحور بر جای "سرمایه‌داری وابسته" ایران، در جامعه عمیقاً قطبی‌شده کشور بود.

دولت انقلابی بلافاصله پس از انقلاب، کارخانجات و بنگاه‌های تجاری بزرگ را ملی کرد. محاکم انقلابی اسلامی اموال "مفسدان فی الارض" را مصادره کردند. دهقانان محرومیت‌کشیده زمین‌های روستایی را تسخیر کردند. فقیران شهری آپارتمان‌های خالی را به اشغال خود درآوردند، و شورا‌های کارخانه‌ها مدیریت بسیاری از آن‌ها را به دست خود گرفتند. صاحبان سرمایه و املاک هر چه داشتند را به پول نقد و ارز تبدیل و آن‌ها را روانه صندوق‌های امن بانک‌های خارجی کردند.

دولت درگیر منازعات درونی خود بر سر جهت‌گیری بازسازی‌های پس از انقلاب بود.

به دست دادن تعریف و مستقر کردن "نظم اقتصاد اسلامی" نوین موضوع منازعات و مجادلات سخت میان نیروهای اجتماعی مخالف یکدیگر و نیز میان دولتیان بود.^۱ اقتصاد ایران در دام بحران اقتصادی پسانقلابی^۲ (بحرانی که بر اثر اغتشاشات سیاسی پس از انقلاب در فرایند تولید ایجاد می‌شود) و مخالفت‌های علنی اجتماعی در گزیدن راه بازسازی پس از انقلاب گرفتار آمده بود. بحران اقتصادی پسانقلابی هنگامی پایان می‌پذیرد که گذار به سوی نظم جدید اجتماعی (یا بازگشت به نظم متلاشی‌شده) تثبیت شود. در ایران، فقدان برنامه انقلابی روشن و نداشتن تعریف مشخص از نظم انقلابی که انتظار می‌رفت جای نظمی را بگیرد که از میان رفته بود بحران را طولانی‌تر کرد. جنگ با عراق، تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی، و پایین آمدن قیمت نفت در میانه دهه ۱۳۶۰ نیز بحران اقتصادی را تشدید کرد.

ما دوره گذرای پسانقلابی را به دو دوره مجزا با ویژگی‌هایی کاملاً متفاوت تقسیم کرده‌ایم. نخست، دوره عقب‌نشینی سرمایه است که در جریان اغتشاش انقلابی و ناآرامی‌های پسانقلابی در واکنش به بیان آتشین ستیزه‌جویانه با نظم اقتصادی موجود بود. این وضع موجب پڑمردگی مناسبات تولید سرمایه‌دارانه و گسترش سردرگمی‌ای شد که شبکه‌های بازار سرمایه‌دارانه در آن گرفتار آمده بودند، اما به نفع رشد تولید خرده‌کالایی شد. ما این فرایند انحطاط را "درون‌تابی ساختاری" می‌خوانیم که وجه مشخصه‌اش اختلال گسترده و فراگیر در تولید و انباشت سرمایه (سرمایه‌گذاری) است که موجب پرولتاریازدایی اقتصاد شهری، دهقانی‌شدن کشاورزی، و افزایش چشمگیر فعالیت‌های خدماتی کوچک‌مقیاس می‌شود. ما اصطلاح *درون‌تابی* را در معنایی که الکساندر گولدن‌وایزر، انسان‌شناس فرهنگی، در ۱۹۳۶ در نظر داشت به کار گرفته‌ایم؛ یعنی "درهم‌پیچیدگی روزافزون" الگوهای موجود، بی‌آن‌که به یک شکل و صورت درآیند.^۳ کلیفورد گیرتز، در توضیح فرایند توسعه کشاورزی در سده نوزدهم در جاوه، مفهومی را که گولدن‌وایزر از درون‌تابی در نظر داشت گسترش داد.^۴

عکس جریان درون‌تابی به انگیزه بازسازی و آزادسازی اقتصادی را می‌توان "فرایند برون‌تابی" خواند. مشخصه این جریان معکوس عبارت است از احیای مجدد مناسبات سرمایه‌دارانه تولید، بازسازی نهادهای بازار سرمایه‌دارانه، پرولتاریایی‌شدن نیروی کار، و دهقان‌زدایی از اقتصاد روستا.

ما روندهای درون‌تابی و برون‌تابی در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران را در نوشته دیگری بررسی کرده‌ایم.^۵ فرشید مجاورحسینی در مطالعه اقتصادسنجی "منابع رشد و رکود" اقتصاد ایران در این دوره، از لحاظ عملکرد رشد اقتصادی، به نتایج مشابهی دست یافته است.^۶ جدول شماره یک کاهش شدید سهم موجودی سرمایه در رشد تولید ناخالص داخلی واقعی غیرنفتی را در دوره

۱۳۵۲ تا ۱۳۶۵ در مقایسه با دوره ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲ (که از پنج درصد به ۱/۸ درصد رسید) نشان می‌دهد. جالب توجه‌تر آن که در دو دوره مذکور بهره‌وری عامل کل به شدت سقوط کرده و از ۵/۶ درصد به منفی ۲/۹ درصد رسیده است.^۲ در دومین دوره سهم نیروی کار نیز در رشد تولید ناخالص داخلی غیرنفتی پایین آمده اما نه به شدت سهم سرمایه و بهره‌وری عامل کل. در دهه پس از آن، یعنی در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵، نیز جریان معکوس قابل توجه اما ملایمی (جز در مورد سهم سرمایه) نشانگر آن بود که فرایند برون‌تایی کند و دردناک پیش رفته است.

جدول ۱: منابع رشد تولید ناخالص داخلی غیرنفتی^۳

۱۳۷۵ تا ۱۳۶۵	۱۳۶۵ تا ۱۳۵۵	۱۳۵۵ تا ۱۳۴۵	
۳/۹	۰/۷	۱۳/۲	میانگین نرخ رشد سالانه
۰/۳	-۲/۹	۵/۶	منابع: بهره‌وری عامل کل
۲/۱	۱/۲	۲/۱	اشتغال (نیروی کار)
۰/۷	-/۶	-/۵	سرمایه انسانی
۰/۹	۱/۸	۵/۰	موجودی سرمایه فیزیکی

این تغییرات مهم برای عده‌ای فرصت‌ها و موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی تازه پدید آمد و فرصت‌ها و موقعیت‌های دیگرانی را محدود کرد. برخی فعالیت‌ها گسترش یافت و برخی دیگر جمع شد. برخی از مشاغل رونق گرفتند و وضع برخی دیگر رو به وخامت گذاشت. برخی از گروه‌های اجتماعی به مراکز قدرت و تصمیم‌گیری نزدیک شدند و فاصله برخی دیگر از این مراکز زیاد شد و احترام‌شان کم. این تغییرات بر توزیع موقعیت‌های شغلی، جایگاه و مقام و منزلت کارکنان و موقعیت‌های شغلی اثر گذاشت. در شرایط "عادی" این گونه تغییرات معمولاً در درازمدت و در واکنش به تغییرات فن‌آورانه، جمعیتی، یا اجتماعی - اقتصادی صورت می‌پذیرد. در فرایند گذار در شرایط پسانقلابی تغییرات در الگوهای شغلی نیروی کار ناگهانی و ناپایدار است. در این مقاله، از طریق اندازه‌گیری اثرات طبقه و اشتغال هم در سطح کلان و هم در بخش‌های مختلف اقتصادی در طی زمان، تصویری کمی از منابع قبض یا بسط جایگاه طبقاتی نیروی کار در ایران را در فرایندهای درون‌تایی و برون‌تایی در دهه‌های پس از انقلاب ارائه خواهیم کرد. جای خالی چنین مطالعه‌ای در میان نوشته‌های فراوانی که درباره ایران پس از انقلاب نوشته شده آشکارا خالی بود. تا آن‌جا که ما می‌دانیم مطالعه‌ای مشابه در مورد هیچ کشور دیگری که در نظم اجتماعی‌اش تغییری ناگهانی پدید آمده، به‌ویژه در "اقتصادهای در حال گذار"، مگر در مورد

روسیه^۹، صورت نگرفته است.

ابتدا، در قسمت بعد، مفهومی را که از طبقه در ذهن داریم روشن می‌سازیم. روش ما در کمی کردن منابع برآمدن و سقوط طبقات روش تفکیک است.^{۱۰} ما توانستیم با به کار بستن این روش در مورد ساختار شکل‌یافته طبقاتی نیروی کار در ایران در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ منابع قبض و بسط طبقات مختلف در اقتصاد و در بخش‌های مختلف اقتصادی را در سال‌های پس از انقلاب دریابیم. منبع داده‌های ما آمارهای سرشماری نفوس و مسکن سال‌های مذکور است.^{۱۱}

اختلاف طبقاتی نیروی کار

"نیروی کار" یک کل همگن و یکدست یا صرف کسانی که بر اساس مهارت یا درآمدشان در سلسله‌مراتبی درجه‌بندی شده قرار داده شده باشند نیست.^{۱۲} سرشت روابط میان افراد در نیروی کار، که به طرز سلسله‌مراتبی با یکدیگر مرتبط می‌شوند، بر منافع طبقاتی مبتنی است و منفعت طبقاتی نیز بر مناسبات تولید در فعالیت‌های اقتصادی، مناسبات تولید نشان‌دهنده شیوه توزیع حقوق مالکیت واقعی و قدرت اعمال‌شده بر تولیدکنندگان و دارایی‌های مولد است.^{۱۳} از این نظر می‌توان این مناسبات را با مناسبات مالکیت یکی گرفت زیرا کسانی که مالک منابع اقتصادی کمیاب هستند وارد مناسباتی نامتقارن با کسانی می‌شوند که چنان منابعی در اختیار ندارند. این مناسبات موجب ظهور جایگاه طبقاتی در ساختار اقتصادی می‌شود و منافع اقتصادی شاغلان را تعیین می‌کند. در اقتصاد سرمایه‌داری مجموعه‌ای از این جایگاه‌های طبقاتی، که بر سه محور مالکیت دارایی‌ها (سرمایه مادی و نقدی)، مهارت‌ها/ قابلیت‌ها، و امتیازها یا اقتدار سازمانی مبتنی‌اند، ساختار طبقاتی را شکل می‌دهند.^{۱۴} مناسبات طبقاتی ممکن است به ساختار اشتغال شبیه شود.^{۱۵}

ما بر اساس سه بُعد اول، مالکیت دارایی‌ها؛ دوم، برخورداری از مهارت‌ها/ قابلیت‌های کمیاب؛ و سوم، امتیازات/ اقتدار سازمانی، در مطالعه تجربی‌مان درباره ایران پس از انقلاب گونه‌شناسی طبقاتی زیر را به کار می‌بندیم. ما به تقسیم‌بندی طبقاتی چهارگانه‌ای قائل هستیم:^{۱۶}

(۱) سرمایه‌داران صاحبان ابزار مادی و مالی فعالیت‌های اقتصادی‌اند و کارگران را به استخدام خود درمی‌آورند. سرمایه‌داران را به دو دسته شغلی سنتی و مدرن تقسیم کرده‌ایم. منظور از مدرن آن دسته از سرمایه‌دارانی‌اند که در موقعیت‌های شغلی مدیریتی - اجرایی یا فنی - حرفه‌ای مشغول به کار هستند. این موقعیت‌های شغلی موقعیت‌هایی است که سرمایه‌داران در اقتصادهای پیشرفته‌تر صنعتی در بنگاه‌های جدید دارند.^{۱۷} سرمایه‌داران سنتی آن دسته از سرمایه‌داران‌اند

که در مشاغل دفتری، فروش و خدمات، کشاورزی، یا تولیدی اشتغال دارند.

۲) خرده‌بورژوازی عبارت است از اشخاص خویش‌فرما که کارگری ندارند که به او مزد بپردازند اما ممکن است کسانی از اعضای خانواده‌شان بدون دریافت دستمزد برای‌شان کار کنند. آن‌ها نیز، همانند سرمایه‌داران، شامل دو دستهٔ مدرن و سنتی‌اند. به این علت که اینان (و سرمایه‌داران کوچک) به کار کارگران خانوادگی که مزد نمی‌گیرند و دختران یا پسران نوجوانی که به‌طور پاره‌وقت برای‌شان کار می‌کنند اتکا دارند و نیز از آن‌جا که ما کار خانوادگی را جایگاه طبقاتی متمایزی به‌شمار نیاورده‌ایم کارگران خانوادگی که دستمزد نمی‌گیرند در عمل بخشی از خرده‌بورژوازی که خویش‌فرماست به‌شمار رفته‌اند.

۳) اعضای طبقهٔ متوسط عبارتند از کارکنان بخش دولتی یا خصوصی در مشاغل فنی - حرفه‌ای و اداری - اجرایی. آنان از اقتدار و خودمختاری نسبی برخوردارند. این مقوله شامل کسانی می‌شود که در فعالیت‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی دولتی اشتغال دارند. آنان که در مقام مدیران و کارمندان سطح بالای اداری و نیز کارمندان عادی در دستگاه سیاسی دولت مشغول به‌کارند، از جمله نظامیان و نمایندگان مجلس، جزئی از جایگاه طبقاتی نامعلومی‌اند که ما "کارگزاران سیاسی" می‌خوانیم‌شان و آنان را در طبقه‌ای متمایز از طبقهٔ متوسط و کارگر قرار می‌دهیم.

۴) اعضای طبقهٔ کارگر کسانی هستند که ابزار فعالیت اقتصادی در اختیار ندارند و از مزایای اقتدار و خودمختاری "طبقهٔ متوسط" نیز بی‌بهره‌اند. آنان یا در دولت به کار اشتغال دارند یا در بخش خصوصی. کسانی که در مراتب پایین‌تر دستگاه سیاسی دولت کار می‌کنند، اما خودمختاری یا تخصص کمی دارند اعضای عادی و رده‌پایین "کارگزاران سیاسی" را تشکیل می‌دهند. ما این عده را نیز در زمرهٔ طبقهٔ کارگر به‌شمار آورده‌ایم.

عملیاتی کردن ساختار طبقاتی و کمی‌ساختن آن در مطالعهٔ حاضر، که بر پایهٔ سه بُعد فوق از مناسبات طبقاتی صورت گرفته، نتیجهٔ ادغام سه ماتریس موقعیت شغلی - فعالیت اقتصادی، موقعیت شغلی - گروه‌های اصلی شغلی، و گروه‌های اصلی شغلی - فعالیت اقتصادی در چهار سرشماری ده‌سالهٔ نفوس و مسکن در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ است. جدول شمارهٔ دو ترکیب طبقاتی نیروی کار در ایران را در این چهار مقطع نشان می‌دهد. خوشبختانه تمایزی که ما در مطالعه‌مان میان دوره‌های درون‌تابی و برون‌تابی قائل شده‌ایم، یعنی میان سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ و ۱۳۷۰ تا حال حاضر، همخوانی بسیار نزدیکی با زمان‌بندی چهار سرشماری ده‌سالهٔ ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ دارد. در کمال تأسف باید بگوییم که سرشماری ۱۳۸۵ تداوم‌گند فرایند برون‌تابی را آشکار می‌سازد.

بر ما روشن است که تحقیق تجربی‌مان در باب سرشت طبقه در نیروی کار ایران در بین

سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۵ گامی مقدماتی اما اساسی در جهت تحلیل طبقات اجتماعی و چگونگی تحولات و تغییرات آن در جامعه ایران است. چنین تحلیلی مستلزم کنش متقابل ذهنی و عینی طبقات در شرایط خاص و ملموس است.

محاسبه تغییر اندازه طبقات: روش تفکیک

روش تفکیک محاسبه منابع تغییر در سهم نسبی جایگاه‌های طبقاتی هم در سطح کلان و هم در بخش‌های مختلف اقتصاد طی زمان را آسان می‌سازد. این روش آماری را ابتدا اولین م. کیتاگاو مطرح ساخت و از جمله در مطالعه اریک ا. رایت که با یوآخیم سینگلمن کار می‌کرد درباره طبقات اجتماعی و در مطالعه الیور مارچند و کلود تلو و نیز در مطالعه شیرو هوریوچی درباره تحلیل رشد جمعیت به کار بسته شد.^{۱۸} در این جا ما این روش را بر اساس تفسیر خود^{۱۹} به کار گرفته‌ایم.

هر گونه تغییر مشهود در تعداد افراد یک رده طبقاتی میان دو نقطه سنجش را می‌توان هم چون نتیجه ترکیبی دو تغییر هم‌زمان در آن دوره میانی به شمار آورد: نخست، اثر اشتغال (اثر خالص یا جمعیتی) است که، با این فرض که سهم نسبی آن طبقه ثابت مانده باشد، تغییری است که در تعداد افراد یک رده طبقاتی خاص در نتیجه تغییر در سطح کل اشتغال (اندازه نیروی کار شاغل) صورت می‌گیرد. یعنی این که اگر اندازه نسبی یک رده طبقاتی در نیروی کار شاغل ثابت بماند چه مقدار تغییر در اندازه آن رده طبقاتی صورت خواهد پذیرفت؟ دوم، اثر طبقه (اثر ساختاری) حدی است که نرخ تغییر یک رده طبقاتی با محاسبه آن از نرخ تغییر در کل نیروی کار فاصله پیدا می‌کند. علامت مثبت (منفی) اثر طبقه حاکی از افزایش یا بسط (کاهش یا قبض) در رده طبقاتی است در حدی فراتر از روند مورد انتظار، یعنی فراتر از حدی که اگر سهم نسبی یک رده طبقاتی در نیروی کار به همان میزان سابق باقی مانده بود پدید می‌آمد. در صورتی که تغییر واقعی در یک رده طبقاتی همان نرخ تغییر در نیروی کار شاغل باشد اثر طبقه صفر خواهد بود. اگر رده طبقاتی به لحاظ اندازه مطلق کاهش یابد، آن‌گاه اثر طبقه منفی و قدر مطلق آن بزرگ‌تر از اثر اشتغال خواهد بود. مجموع اثر اشتغال و اثر طبقه تغییر مشهود در هر طبقه را شکل می‌دهد.^{۲۰} بنابراین، روش تفکیک ما را قادر می‌سازد نرخ تغییر در رده طبقاتی را در مقابل نرخ تغییر در نیروی کار بسنجیم.

مثالی بزنیم. بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ اندازه واقعی طبقه سرمایه‌دار ۱۵۹۰۰۰ نفر افزایش یافت (از ۱۸۲۰۰۰ به ۳۴۱۰۰۰؛ بنگرید به جدول ۲). در همین دوره تعداد شاغلان ۲۵ درصد افزایش یافت. بنابراین، اگر در سال ۱۳۶۵ اندازه نسبی طبقه سرمایه‌دار همانی می‌ماند که در ۱۳۵۵ بود به تعدادشان می‌بایست ۴۵۶۰۰ نفر افزوده می‌شد. این اثر اشتغال است. اما تعداد

سرمایه‌داران سریع‌تر از اندازه نیروی کار افزایش یافته است، یعنی ۱۱۳۳۰۰ سرمایه‌دار بیش از آن‌چه از روند کلی انتظار می‌رفت. این اثر طبقه است، و اندازه‌اش بسیار بزرگ‌تر از اندازه اثر اشتغال است. این وضع حکایت از آن دارد که تغییر مشهود در اندازه طبقه سرمایه‌دار در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ پیامد نقش مثبت هر دو اثر طبقه و اثر اشتغال بوده است و در این تغییر نقش اثر طبقه (ساختاری) از نقش اثر اشتغال مهم‌تر بوده است.

در نبود پیمایش تحرک طبقاتی، روش تفکیک این امکان را برای ما فراهم ساخت که بر حرکتِ صرف میان طبقات در یک دوره زمانی خاص پرتوی افکنیم.^{۲۱} مجموعه اثرات طبقاتی مثبت و منفی در همه بخش‌های اقتصادی به ما می‌گوید که کدام رده طبقاتی، از نظر اندازه نسبی، و به چه میزان، افزایش یا کاهش داشته است، یا این‌که کدام طبقه در مقابل چه طبقه‌ای، و به چه میزان، موقعیت قبلی‌اش را از دست داده است.^{۲۲}



دوره اول: درون‌تابی ساختاری: افول طبقه کارگر و برآمدن خرده‌بورژوازی و کارمندان دولتی

جدول ۲ نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۵، پس از چندین دهه توسعه سرمایه‌دارانه، ۴۰٪ درصد نیروی کار شاغل در ایران در جرگه طبقه کارگر بوده‌اند که یا در بخش خصوصی به کار اشتغال داشتند (۸۴ درصد) یا در بخش دولتی (۱۶ درصد). گروه عمده بعدی خرده‌بورژواهایی بودند خویش‌فرما که ۳۱/۹ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دادند. تنها اقلیتی کوچک (۱/۲ درصد) خرده‌بورژواهای "مدرن" بودند که به کارهای تخصصی اشتغال داشتند. باقی اینان در موقعیت‌های "سنتی" در تولید (صنعتی)، کشاورزی، یا خدمات مشغول به کار بودند. نزدیک به ۶۰ درصد خرده‌بورژواها دهقانان زمین‌دار بودند. بیش از یک میلیون ایرانی نیز "کارگران بی‌مزد خانوادگی" بودند.



جدول ۲: ترکیب طبقاتی نیروی کار شاغل در ایران: ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵

۱۳۸۵		۱۳۷۵		۱۳۶۵		۱۳۵۵		
درصد	کل (هزار نفر)	درصد	کل (هزار نفر)	درصد	کل (هزار نفر)	درصد	کل (هزار نفر)	
۷/۵	۱۵۳۰	۳/۶	۵۲۸	۳/۱	۳۴۱	۲/۱	۱۸۲	سرمایه‌داران
۱۷/۳	۲۶۵	۱۴/۱	۷۵	۶/۵	۲۲	۱۲/۸	۲۳	- مدرن
۸۲/۷	۱۲۶۶	۸۵/۹	۴۵۳	۹۳/۵	۳۱۹	۸۷/۲	۱۵۹	- سنتی
۱۲/۳	۲۵۱۴	۱۰/۲	۱۴۹۳	۷/۰	۷۷۴	۵/۴	۴۷۷	طبقه متوسط
۳۰/۳	۷۶۲	۱۴/۶	۲۱۹	۸/۳	۶۴	۲۱/۳	۱۰۲	- کارکنان بخش خصوصی
۶۹/۷	۱۷۵۲	۸۵/۴	۱۲۷۴	۹۱/۷	۷۱۰	۷۸/۷	۳۷۶	- کارکنان دولت: اقتصادی و اجتماعی
۳۶/۰	۷۳۶۶	۳۵/۷	۵۱۹۹	۳۹/۹	۴۳۹۰	۳۱/۹	۲۸۱۰	خرده‌بورژوازی
۴/۵	۳۳۰	۳/۲	۱۶۴	۱/۱	۴۸	۱/۲	۳۴	- مدرن
۹۵/۵	۷۰۳۶	۹۶/۸	۵۰۳۵	۹۸/۹	۴۳۴۳	۹۸/۸	۲۷۷۶	- سنتی
۳/۳	۶۸۳	۵/۵	۷۹۷	۴/۴	۴۸۴	۱۱/۶	۱۰۲۱	کارکنان خانوادگی بدون مزد

۳۰/۴	۶۲۱۵	۳۰/۷	۴۴۷۴	۲۴/۶	۲۷۰۲	۴۰/۲	۳۵۳۵	طبقه کارگر - کارکنان بخش خصوصی
۷۶/۰	۴۷۲۳	۶۹/۵	۳۱۰۹	۶۷/۰	۱۸۱۰	۸۴/۰	۲۹۷۰	
۲۴/۰	۱۴۹۳	۳۰/۵	۱۳۶۶	۳۳/۰	۸۹۲	۱۶/۰	۵۶۵	- کارکنان دولت: اقتصادی و اجتماعی
۸/۷	۱۷۸۰	۱۱/۱	۱۶۱۸	۱۶/۸	۱۸۵۱	۸/۳	۷۳۲	کارگزاران سیاسی - اعضای عادی (دون پایگان)
۷۵/۳	۱۳۴۱	۸۴/۹	۱۳۷۴	۸۹/۰	۱۶۴۷	۹۱/۹	۶۷۳	
۳۸/۸	۶۹۰	۵۴/۸	۸۸۷	۶۴/۷	۱۱۹۷	۵۲/۷	۳۸۶	- نیروهای نظامی و شبه نظامی*
۱/۹	۳۷۸	۳/۲	۴۶۳	۴/۲	۴۵۸	۰/۵	۴۱	نامشخص
۱۰۰/۰	۲۰۴۷۶	۱۰۰/۰	۱۴۵۷۲	۱۰۰/۰	۱۱۰۰۲	۱۰۰/۰	۸۷۹۹	کل
۲۴/۵	۵۰۲۵	۲۹/۲	۴۲۵۸	۳۱/۴	۳۴۵۳	۱۹/۰	۱۶۷۳	کل کارکنان دولت در همه رده‌ها
	۳/۱		۵/۹		۵/۳		۱۶/۳	شاخص‌های تمرکز - طبقه کارگر (بخش خصوصی) نسبت کارکنان به هر سرمایه‌دار
	-/۵۰		-/۴۱		-/۱۹		-/۵۶	- طبقه متوسط (مدیران و کارکنان فنی) نسبت به هر سرمایه‌دار

منبع: محاسبه شده بر مبنای آمارهای سرشماری‌های نفوس و مسکن در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵.
تذکر: برای آن که تعداد کل نیروی کار شاغل به دست آید درصدهای رده‌های اصلی به ۱۰۰ اضافه شده است. رده‌های
فرعی درون همان رده به ۱۰۰ اضافه شده است.
* در همین حال هم شامل "کارگزاران سیاسی" به شمار رفته‌اند.

در سال ۱۳۵۵ تعداد سرمایه‌دارها فقط ۱۸۲۰۰۰ نفر بود (۲/۱ درصد نیروی کار شاغل) که
اغلب‌شان هم "سنتی" بودند و تنها چند کارگر در استخدام داشتند. در همین سال، در بخش
خصوصی، میانگین تعداد مزدگیران (در طبقات کارگر و متوسط) نسبت به هر کارفرمای سرمایه‌دار
۱۶/۹ نفر بود. در صنعت، ۹۷ درصد کل بنگاه‌ها کم‌تر از ده کارگر داشتند. میانگین تعداد کارگران

این گونه کارگاه‌ها تنها ۱/۹ نفر بود، که تازه برخی از آن‌ها هم کارگران بی‌مزد خانوادگی بودند. میانگین تعداد مزدبگیران در این گونه کارگاه‌ها تنها ۰/۶۳ نفر بود.^{۲۳}

در سال ۱۳۵۵ طبقه متوسط کوچک بود، تنها ۴۷۷۰۰۰ نفر، یا ۵/۴ درصد از نیروی کار شاغل. بیش از دوسوم طبقه متوسط یا در مشاغل خدماتی در استخدام دولت بودند (عمدتاً در بخش‌های آموزش و بهداشت) یا در مؤسسات دولتی (نفت، حمل‌ونقل، ارتباطات، و نظایر این‌ها). تنها ۲۱/۳ درصد (۱۰۲۰۰۰ نفر) از این طبقه متوسط کوچک در مقام مدیران، صاحب‌منصبان اداری، یا کارگران فنی و متخصص در استخدام بخش خصوصی بودند، که از غلبه بی‌چون‌وچرای فعالیت سرمایه‌داران سنتی و سهم اندک‌شان در اقتصاد ایران حکایت داشت. دستگاه سیاسی دولت ۸/۳ درصد از نیروی کار شاغل را به منزله کارگزاران سیاسی در استخدام داشت، که بیش از نیمی از اینان در نیروهای نظامی و شبه‌نظامی اشتغال داشتند.

بحران اقتصادی پساانقلابی در دوره درون‌تابی (نخستین دهه پس از انقلاب) بر شکل و ترکیب طبقاتی در ایران تأثیری قاطع داشت. اخلال و انقطاع در فرایند انباشت در بحبوحه منازعات اجتماعی و اظهارات اجتماعی ستیزه‌جویانه علیه سرمایه و ثروت مناسبات سرمایه‌دارانه تولید را به عقب راند. ناکارآمدی و جناح‌بندی‌های درون دستگاه دولت و فقدان خط‌مشی‌های روشن برای تسهیل فرایند انباشت، به بحران تولید دامن زد. با کاسته شدن تولید سرمایه‌دارانه فعالیت‌های تولیدی خرده‌کالایی رواج یافت. انتظارمان این بود که این روند به پرولترزدایی نیروی کار بیانجامد که در کاهش اندازه طبقه کارگر، گسترش بیش از حد خرده‌بورژوازی، و کنارگذاشته شدن فعالیت‌های خدماتی در اقتصادهای شهر و روستا بازتاب می‌یابد. در بخش کشاورزی انتظار داشتیم که تعداد دهقانان افزایش یابد، که مشخصه‌اش افزایش تعداد زمین‌داران خرده‌پاست.



داده‌های ما حاکی از آن است که این انتظارات تحقق یافته است. جدول شماره دو تغییر ترکیب طبقاتی نیروی کار را در سال‌های پس از انقلاب نشان می‌دهد. تغییر در فرایند درون‌تایی (۶۵-۱۳۵۵) به حدی آشکار است که به‌روشنی با داده‌های آماری توصیفی اثبات می‌شوند. کاهش مطلق در اندازه افراد شاغل طبقات کارگر و متوسط در بخش خصوصی مشهود است. در مقابل، افزایشی شدید هم در اندازه نسبی و هم در اندازه مطلق طبقه سرمایه‌دار، طبقه متوسط کارکنان دولت، خرده‌بورژوازی، و کارگزاران سیاسی مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد کاهش تعداد اعضای طبقه کارگر به بهای افزایش تعداد افرادی بوده که در فعالیت‌های خرده‌بورژوازی، عمدتاً امور تولیدی و کشاورزی، اشتغال یافته‌اند. تحلیل‌های بعدی نشان داد که این روند همراه است با کاهش عمده در میانگین اندازه بنگاه‌های تولیدی. در بخش خصوصی، میانگین تعداد استخدام‌شدگان از طبقه کارگر به ازای هر کارفرما از ۱۶/۳ نفر در ۱۳۵۵ به ۵/۳ نفر در ۱۳۶۵ کاهش یافت. ما این نسبت را شاخص تمرکز می‌خوانیم زیرا، به‌منابۀ شاخصی برای اندازه‌گیری اندازه بنگاه‌های خصوصی، درجه تمرکز سرمایه در بنگاه‌های تولیدی ایران را آشکار می‌سازد. راه دیگر سنجش شاخص تمرکز تعیین تعداد مدیران و کارمندان فنی و ماهر نسبت به تعداد کارفرمایان است. ما شاهد سقوطی با شیب تند در شاخص تمرکز (از ۰/۵۶ به ۰/۱۹ در سال‌های متناظر) هستیم که با میانگین تعداد مدیران و کارگران فنی اندازه گرفته می‌شود.

علاوه بر این، نتایج نشان می‌دهند که فرایند درون‌تایی همراه بود با افزایش در میزان فعالیت‌های اقتصادی دولت. این افزایش پدیده‌ای نامنتظر نبود، زیرا بر اثر بازتوزیع گسترده دارایی‌ها به نفع دولت و بنیادهای شبه‌دولتی در همه بخش‌های اقتصادی، و به بهای ازبین‌رفتن بخش خصوصی، پدید آمد.^{۲۴} بنابراین، باید انتظار داشته باشیم تعداد کسانی از اعضای طبقه متوسط و طبقه کارگر که به استخدام دولت درمی‌آیند و نیز تعداد کسانی که به رده‌های عادی و دون پایه کارگزاران سیاسی می‌پیوندند افزایشی چشم‌گیر یابد (جدول ۲).

همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، برخی از این تغییرات، به‌ویژه کاسته‌شدن از اندازه طبقه کارگر و افزایش اندازه خرده‌بورژوازی، طی جریان معکوس برون‌تایی طی سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ روندی عکس یافتند. همان‌گونه که در آمار جمعیتی سال ۱۳۶۵ مشاهده می‌شود، این روند در دهه بعد نیز ادامه یافت. پرسشی که برای ما مطرح است این است که چه کسی به چه کسی باخت و تا چه حد. با توجه به این‌که هر تغییری در تعداد افراد یک طبقه در طی زمان بستگی دارد به تغییرات هم‌زمان در ترکیب طبقات (اثر طبقه) و نیز به تغییر در اندازه مطلق نیروی کار (اثر اشتغال)، پاسخ تحلیلی به پرسش ما مستلزم تفکیک مطلق تغییر طبقاتی مشهود در نیروی کار (جدول ۲) به آثار طبقه و اشتغال است (جدول ۳).

جدول ۳: تفکیک طبقات، ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۵

۱۳۸۵		۱۳۷۵		۱۳۶۵		۱۳۵۵		
اثر طبقه	اثر اشتغال	اثر طبقه	اثر اشتغال	اثر طبقه	اثر اشتغال	اثر طبقه	اثر اشتغال	
۱۱-۶/۲	۲۴۲/۰	۷۸۹/۲	۲۱۳/۸	۷۵/۵	۱۱-۰/۸	۱۱۱/۳	۴۵/۶	سرمایه داران
۲۱-۰/۵	۳-۰/۹	۱۶-۰/۰	۳-۰/۲	۴۵/۰	۷/۲	-۶/۸	۵/۸	- مدرن
۸۹۵/۹	۲۱-۰/۹	۶۲۹/۲	۱۸۳/۵	۳-۰/۴	۱-۳/۵	۱۲-۰/۳	۳۹/۸	- سنتی
۱۴-۳/۴	۶۳۳/۵	۴۱۶/۸	۶-۴/۹	۴۷۶/۱	۲۵۱/۲	۱۷۷/۴	۱۱۹/۵	طبقه متوسط
۵۲۵/۴	۱۳۵/۰	۴۵۴/۸	۸۸/۶	۱۳۳/۶	۲-۰/۸	-۶۲/۹	۲۵/۴	- کارکنان بخش خصوصی
۸۷۸/۰	۴۹۸/۶	-۳۸/۰	۵۱۶/۳	۳۳۲/۵	۲۳-۰/۴	۲۴-۰/۳	۹۴/۰	- کارکنان دولت؛ اقتصادی و اجتماعی
۸۲۶/۵	۳۷۹۲/۲	۶-۰/۲	۲۱-۶/۸	-۶۱۶/۲	۱۴۲۴/۷	۸۷۷/۰	۷-۳/۳	خرده بورژوازی
۲۵-۰/۹	۴۵/۱	۹۹/۵	۶۶/۵	۱-۱/۰	۱۵/۴	۵/۱	۸/۵	- مدرن
۵۷۵/۶	۳۶۸۴/۱	-۳۹/۴	۲۰۴-۰/۳	-۷۱۷/۲	۱۴-۹/۳	۸۷۱/۹	۶۹۴/۸	- سنتی
-۱۶۹۳/۵	۱۳۵۵/۳	-۴۳۷/۱	۳۲۳/۰	۱۵۶/۱	۱۵۷/۱	-۷۹۲/۹	۲۵۵/۶	کارکنان خانوادگی بدون مزد
-۲-۱۱/۷	۴۶۹۱/۶	-۷۲/۳	۱۸۱۳/۲	۸۹۵/۳	۸۷۶/۹	-۱۷۱۷/۹	۸۸۴/۸	طبقه کارگر
-۲۱۸۹/۱	۳۹۴۱/۵	۳۵۴/۳	۱۲۵۹/۷	۷۱-۰/۸	۵۸۷/۵	-۱۹-۳/۲	۷۴۳/۳	- کارکنان بخش خصوصی
۱۷۷/۴	۷۵-۰/۰	-۴۲۶/۷	۵۵۳/۵	۱۸۴/۵	۲۸۹/۴	۱۸۵/۳	۱۴۱/۴	- کارکنان دولت؛ اقتصادی و اجتماعی
۷۶/۲	۹۷۱/۶	-۴۹۳/۹	۶۵۵/۷	-۸۳۴/۱	۶-۰/۸	۹۳۶/۰	۱۸۳/۲	کارگزاران سیاسی
-۲۲۴/۳	۸۹۲/۶	-۵۸۹/۳	۵۵۶/۶	-۸-۸/۵	۵۳۴/۶	۸-۶/۵	۱۶۸/۳	- اعضای عادی (دون-پایگان)
-۲-۷/۶	۵۱۲/۰	-۵۵۶/۵	۳۹۵/۵	-۶۹۸/۴	۳۸۸/۵	۷۱۴/۷	۹۶/۵	- نیروهای نظامی و شبه نظامی*
۲۹۲/۷	۵۳/۹	-۲۶۳/۰	۱۸۷/۵	-۱۴۳/۸	۱۴۸/۶	۴-۷/۱	۱-۰/۲	نامشخص
-/۰	۱۱۶۷۶/۹	-/۰	۵۹۰۴/۸	-/۰	۳۵۷۰/۱	-/۰	۲۲۰۲/۱	کل

منبع: محاسبه شده بر اساس سرشماری نفوس و مسکن سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵.

* در عین حال در زیررده "کارگزاران سیاسی" نیز به شمار می‌رود.

کاهش تعداد مطلق و نسبی طبقه کارگر شاغل در همه مشاغل اصلی بخش خصوصی، به ویژه در تولید صنعتی و کشاورزی، به رغم افزایش تعداد مستخدمین دولتی، طی دوره درون تابی بسیار حاد و چشمگیر بوده است. اندازه خالص کاهش در استخدام طبقه کارگر و افزایش مطلق و مهم تعداد خرده بورژواها در بنگاه‌های تولید صنعتی و کشاورزی شاخص‌های پرولتاریازدایی و دهقانی شدن در این دوره است. البته بزرگی تغییر در درون هر طبقه و تغییر خالص بین طبقات و آزمون

انتظارات تحلیلی ما درباره دوره‌های درون‌تابی و برون‌تابی را محاسبات حاصل از روش تفکیک تأیید می‌کند.

در میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، هنگامی که اندازه نیروی کار شاغل از ۸/۸ میلیون به ۱۱ میلیون نفر رسید، تعداد اعضای طبقه کارگر می‌بایست ۸۸۴۸۰۰ نفر (اثر اشتغال) افزایش می‌یافت تا موقعیت نسبی‌اش را حفظ کند. با این‌همه، فرایند درون‌تابی اندازه طبقه کارگر را ۱/۷ میلیون کمتر از حد انتظار نگاه داشت. اثر طبقه برای طبقه کارگر در استخدام بخش خصوصی منفی ۱/۹ میلیون بود (جدول ۳). در این طبقه بازندگان اصلی آنانی بودند که در صنایع تولیدی (منفی ۱/۱۳ میلیون) و کشاورزی (منفی ۴۳۷۰۰) اشتغال داشتند. در همین حال، اثر طبقه برای آن عده از طبقه کارگر که در استخدام دولت بودند اگرچه کوچک (۱۸۵۰۰۰) اما مثبت بود. حتی اگر فرض را بر این قرار دهیم که افزایش نسبت طبقه کارگر شاغل شده در بخش دولتی بر اثر ملی کردن‌ها و مصادره برخی از بنگاه‌های بزرگ خصوصی رخ داده باشد (و جابه‌جایی از بخش خصوصی به دولتی به این دلیل پدید آمده باشد)، میزان افزایش به قدری اندک بوده است که اثر طبقه منفی عظیمی را که طبقه کارگر شاغل در بخش خصوصی متحمل شد جبران نمی‌کند. بنابراین ملی کردن صنایع را نمی‌توان توضیحی برای کاهش عظیم تعداد کارگران شاغل در بخش خصوصی دانست.

اثر طبقه منفی عظیم طبقه کارگر یک بُعد از پرولتاریزادایی نیروی کار در دوره درون‌تابی است. رشد سریع خرده‌بورژوازی، که در همان هنگام هم پرشمار بود، وجه دیگر همان فرایند است. در میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ تعداد خرده‌بورژوازی ۱/۶ میلیون افزایش یافت (۵۶ درصد)، که ۷۰۳۰۰۰ نفرشان به واسطه اثر اشتغال و ۸۷۷۰۰۰ نفرشان به واسطه اثر طبقه به این طبقه پیوستند. در همین دوره تعداد کشاورزان (دهقانان) خرده‌بورژوا به ۶۲۹۰۰۰ نفر افزایش یافت، آن‌هم درحالی‌که اندازه کارگران کشاورزی ۳۲۰۰۰۰ نفر کاهش یافت که بازتاب فرایند دهقانی شدن کشاورزی در ایران بود. به همین قیاس، تعداد کارگران تولیدی خرده‌بورژوازی ۷۱۸۰۰۰ نفر افزایش یافت، درحالی‌که اندازه طبقه کارگر شاغل در بخش تولید ۶۴۸۰۰۰ نفر کاهش یافت که نشانه بارز فرایند کارگزرداری است. در دوره درون‌تابی اثر طبقه مثبت خرده‌بورژوازی به حدود ۴۰ درصد تازه‌واردان به بازار کار بالغ شد.

اعضای عادی و دون‌پایه کارگزاران سیاسی که رشدی سریع داشتند و عمدتاً در نیروهای نظامی و شبه‌نظامی شاغل بودند شمار بزرگ دیگری از نیروی کار رو به رشد را تشکیل می‌دادند. بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۸۵ بیش از ۱/۱ میلیون نفر به شمار کارگزاران سیاسی دولت افزوده شد. بیش از ۸۰۰۰۰۰ تن از اینان کسانی بودند که موجب افزایش تعداد نظامیان (از همه مهم‌تر سپاه پاسداران انقلاب) و نیروهای شبه‌نظامی (مثل کمیته‌ها و بسیج) شدند. اثر طبقه ۹۳۶۰۰۰

نفری کارگزاران سیاسی ۴۳ درصد از افراد اضافه شده به نیروی کار را شامل می‌شدند. این وضع نشانگر آن است که درحالی که اخلاص در مناسبات سرمایه‌دارانه تولید موجب به بیرون پرت شدن بسیاری از اعضای بالقوه و بالفعل طبقه کارگر شد، برخی از کارگران به دامان تولید خرده کالایی افتادند و دیگران (هم‌چون بسیاری و شاید هم بتوان گفت بیش‌ترشان) در دوره بی‌ثباتی سیاسی و جنگ با عراق جذب نهادهای نظامی و شبه‌نظامی تازه تاسیس دولتی شدند.

در دوره درون‌تایی عده سرمایه‌داران، با اثر طبقه مثبت ۱۱۳۰۰۰ بسیار افزایش یافت، و این افزایش در حالی بود که اثر اشتغال رشدشان ۴۶۰۰۰ سرمایه‌دار بود. همه این افزایش در تعداد سرمایه‌داران سنتی رخ داد. درواقع، تعداد سرمایه‌داران مدرن کاهش یافت. اثر طبقه در تعداد سرمایه‌داران مدرن در این سال‌ها کاهشی تقریباً ۷۰۰۰ نفری بود. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، افزایش شدید تعداد سرمایه‌داران سنتی همراه بود با کاهش شدید اندازه بنگاه‌های سرمایه‌داری که بازتاب آن در افول تعداد کارکنان مزدبگیر نسبت به کارفرمایان سرمایه‌دار دیده می‌شود. پس افزایش تعداد سرمایه‌داران پایه‌پای "سنتی‌سازی" (یا "مدرنیزه‌زدایی" از) طبقه سرمایه‌دار پیش می‌رفت، طبقه‌ای که پیشاپیش نیز عمیقاً سنتی بود و پراکندگی پیشاپیش موجودش از قبل هم شدیدتر می‌شد. اثر طبقه در افزایش تعداد سرمایه‌داران بخش کشاورزی ۷/۷ برابر اثر اشتغال بود. یعنی، برای آن که نسبت سرمایه‌داران بخش کشاورزی بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ ثابت بماند تعدادشان باید ۸۹۰۰ نفر افزایش می‌یافت، حال آن‌که ۶۸۵۰ نفر بیش از این حد افزایش یافت. اثر طبقه برای سرمایه‌دارانی که در موقعیت تولید قرار داشتند ۳/۳ برابر اثر اشتغال‌شان بود. در همین دوره تعداد شاغلان طبقه کارگر در کشاورزی و تولید صنعتی به‌طور مطلق کاهش یافت.

انقباض فعالیت‌های سرمایه‌دارانه در آینه افول مطلق طبقه متوسط پیشاپیش بسیار کوچک بخش خصوصی نیز آشکار می‌شود. بنگاه‌های سرمایه‌دارانه کوچک سنتی کاربرد چندانی برای مدیران و گردانندگان متخصص کارخانجات بزرگ و نیز کارگرانی با سطح مهارت بالا که اکثریت کارگران طبقه متوسط را در بخش خصوصی تشکیل می‌دادند نداشتند. درعین حال، تعداد کارگران طبقه متوسط که به استخدام دولت درآمدند بسیار افزایش یافت. اثر طبقه در افزایش تعداد این عده از شاغلان ۲۴۰۰۰۰ نفر بود، یعنی ۲/۵ برابر اثر اشتغال‌شان. بخش عمده این افزایش به سبب افزایش تعداد کارگران متخصص در آموزش و بهداشت عمومی بود، و البته، از آن‌جا که به سبب ملی کردن و مصادره بنگاه‌ها و کارخانه‌های خصوصی که مؤسسات (و کارگران) بیش‌تری را به قلمرو شاغلان دولت وارد کرد، افزایشی هم در تعداد مدیران مؤسسات دولتی به چشم می‌خورد.

سرانجام باید وجود گونه‌ای بی‌نظمی در داده‌های موجود را یادآور شویم. باید انتظار داشت که پیرولتاریایی و دهقانی کردن نیروی کار با افزایشی متناسب در تعداد کارگران بی‌مزد خانوادگی همراه باشد، زیرا آن‌ها علی‌الاصول در مؤسسات سرمایه‌دارانه کوچک و خرده‌بورژوازی اشتغال می‌یابند. با این‌همه، ما در دوره درونی شاهد کاهش تعداد کارگران بی‌مزد خانوادگی هستیم تا جایی که اثر طبقه منفی رشد کسانی که در این جایگاه طبقاتی قرار دارند سه برابر اثر اشتغال رشدشان است. حدود دوسوم تعداد مطلق و یک‌دوم اثر طبقه مرتبط با چنین کاهش در تعداد کارگران بی‌مزد خانوادگی را می‌توان به حساب افزایش تعداد کارگرانی گذاشت که جایگاه طبقاتی‌شان "نامشخص" بوده است. کارگران بی‌مزد خانوادگی گروهی بودند که به احتمال قوی در رده "نامشخص"ها قرار می‌گرفتند، به ویژه وقتی که اکثریت قریب به اتفاق کارگران بی‌مزد خانوادگی متشکل بودند از زنان روستایی. هم‌چنین احتمال دارد، به سبب عوامل واقعی دیگر، هم‌چون افزایش نرخ تحصیل و کسادی بازار قالی و گلیم و سایر منسوجات دست‌باف، که اصلی‌ترین مشغولیت در روستاهاست، زنان کارگر بی‌مزد خانوادگی در پدید آمدن این وضع مؤثر بوده باشند.^{۲۵}



دوره سوم: برون‌تابی؛ افول خرده‌بورژوازی و بازگشت طبقه کارگر

[امام] خمینی [ره] در خرداد ۱۳۶۸ درگذشتند. از آن پس سیاست‌های آزادسازی و مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی، آن قدر که در توان داشتند، کمک کردند که جمهوری اسلامی نهادهای بازار و مناسبات سرمایه‌دارانه تولید را بازسازی کند. اگرچه قدر قدرتی و حضور همه‌جانبه دولت در اقتصاد هم‌چنان تداوم داشت، اما فضای سیاسی و اجتماعی بیش از گذشته پذیرای فعالیت‌های بخش خصوصی شد.^{۲۶} جمهوری اسلامی الزام و تعهد خود را به حفاظت از امنیت سرمایه و باورش به تقدس حقوق مالکیت خصوصی را ابراز داشت و غالب طرح‌های اسلامی کردن اقتصاد را بی‌سروصدا کنار گذاشت. افزایش درآمد نفت از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۵ نیز خیری مضاعف را سبب شد و موجبات تسهیل انباشت سرمایه و تعمیق تولید سرمایه‌دارانه را فراهم آورد. بدین ترتیب فرایند برون‌تابی آغاز شد که انتظار می‌رفت به پرولتاریایی کردن نیروی کار و دهقان‌زدایی از کشاورزی بیانجامد. اگرچه فرایند برون‌تابی در ۱۳۸۵ کامل نشد، اما نمود و تأثیر آن بر سرشت نیروی کار به قدر کفایت در سرشماری‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ مشاهده می‌شود (جدول ۲).

در حدها سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ اشتغال کل در ایران ۳۲/۴ درصد افزایش یافت و به ۱۴/۵ میلیون بالغ شد. بیش از ۵۱ درصد از این افزایش نیروی کار به سبب اضافه‌شدن بر تعداد طبقه کارگر بود که در دوره پیشین تعداد مطلق‌اش سخت کاهش یافته بود. کارمندان طبقه متوسط شاغل در بخش خصوصی از نظر تعداد سه‌برابر شدند (که البته کماکان بخش کوچکی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند)، و تعداد سرمایه‌داران هم‌چنان سریع‌تر از نرخ افزایش نیروی کار افزایش می‌یافت. در عین حال، نرخ رشد خرده‌بورژوازی کاهش پیدا کرد، و از آن‌جا که پس از پایان گرفتن جنگ عراق و ایران تعداد نظامیان و شبه‌نظامیان ۲۶/۴ درصد کاهش یافت، تعداد کسانی که به عنوان کارگزاران سیاسی دولتی شاغل بودند افت مطلق یافت (جدول ۲).

در این دوره شاهد بزرگ‌ترین اثر طبقه در رشد طبقه کارگر هستیم، رقمی معادل ۸۹۵۰۰۰ نفر. ۷۱۱۰۰۰ تن از این تعداد در بخش خصوصی شاغل شدند و ۱۸۵۰۰۰ تن از آنان جذب دولت شدند. این افزایش در اندازه نسبی طبقه کارگر همراه بود با کاهش چشمگیر در اندازه نسبی خرده‌بورژوازی که اثر طبقه‌اش تنزلی برابر با ۶۱۶۰۰۰ نفر داشت. بزرگ‌ترین رشد اثر طبقه در طبقه کارگر (۴۶۷۰۰۰) در مورد کسانی بود که در موقعیتی تولیدی در بخش خصوصی شاغل بودند. برعکس، بزرگ‌ترین کاهش در سهم خرده‌بورژوازی در کشاورزی بود، که اثر طبقه‌اش برابر با منفی ۸۹۱۰۰۰، یعنی بزرگ‌تر از اثر اشتغال‌اش، و گویای تنزل در تعداد مطلق آن بود (جدول ۲). این همان فرایند پرولتاریایی کردن و دهقان‌زدایی است که ما در دوره برون‌تابی پس از رحلت [امام] خمینی انتظارش را داشتیم؛ یعنی دوره‌ای که نهادهای بازار بازگردانده و مناسبات

سرمایه‌دارانه بازسازی می‌شد و انباشت سرمایه شتاب می‌یافت. جالب آن‌که خرده‌بورژوازی مدرن مقتدرانه بازگشت و تعدادش بین سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ سه برابر شد. اثر طبقه رشد خرده‌بورژوازی مدرن در این دوره (۱۰۱۰۰۰) بیش از شش برابر اثر اشتغال‌اش (۱۵۰۰۰) بود. روشن است که فشار اصلی این توسعه سرمایه‌دارانه بر شانه خرده‌بورژوازی سنتی و سرمایه‌داران سنتی کوچک بود.

الگوی رشد طبقه سرمایه‌دار با تغییرات فوق‌سازگار بود. در این دوره، رشد اثر طبقه سرمایه‌داران مدرن (۴۵۰۰۰)، که تعدادشان در دهه گذشته مطلقاً کاهش یافته بود، از سرمایه‌داران سنتی، به‌رغم تعداد اندک‌شان در ۱۳۶۵ (۳۰۰۰۰)، بزرگ‌تر بود. به عبارت دیگر، رشد اثر طبقه سرمایه‌داری مدرن بیش از شش برابر اثر اشتغال‌شان بود، حال آن‌که این رقم برای سرمایه‌داران سنتی فقط یک‌سوم بود. سرمایه‌داران در بخش کشاورزی با اثر طبقه منفی بزرگی روبه‌رو شدند که حاکی از آن است که تعداد آن‌ها بسیار کندتر از تعداد نیروی کار شاغل در آن بخش رشد می‌کرد. در مجموع، در سال‌های میان ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ میانگین تعداد کارکنان مؤسسات بخش خصوصی در کل اقتصاد از ۵/۵ به ۶/۳ افزایش یافت.

افزایش زیاد در اندازه نسبی سرمایه‌داران مدرن و افزایش در میانگین اندازه مؤسسات و بنگاه‌های خصوصی معمولاً منجر به افزایش نسبت مدیران و کارگران فنی (به عبارت دیگر، کارکنان طبقه متوسط) بخش خصوصی می‌شود. داده‌های ما نشان می‌دهند که میان سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ اندازه نسبی (اثر طبقه) کارکنان طبقه متوسط بخش خصوصی ۱۳۴۰۰۰ تن افزایش یافت، یعنی بیش از شش برابر رشد مورد انتظارش (اثر اشتغال) اگر اندازه نسبی‌اش در نیروی کار شاغل همانی باقی می‌ماند که در سال ۱۳۶۵ بود.

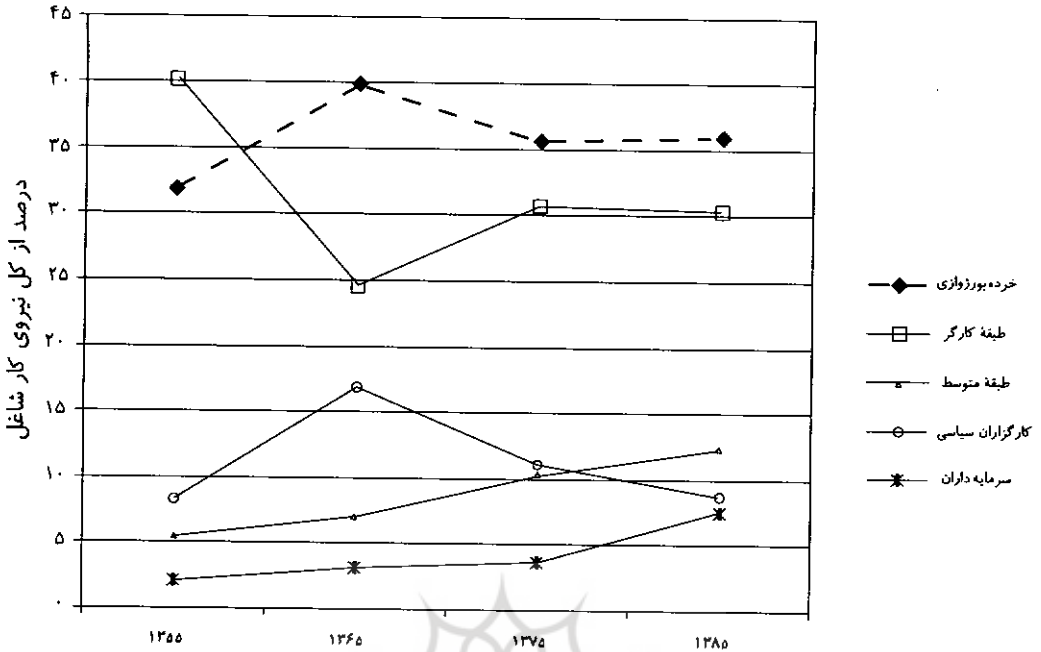
در این اثنا، تعداد مطلق کارگزاران سیاسی دولت کاهش یافت، آن‌هم با اثر طبقه منفی ۸۳۴۰۰۰ که بزرگ‌تر از اثر اشتغال آن (۶۰۱۰۰۰) بود. مهم‌ترین عامل مؤثر بر کاهش اندازه دستگاه سیاسی دولت ترخیص نظامیان و شبه‌نظامیان از خدمت بود، که با اثر طبقه منفی (۶۹۸۰۰۰) بزرگ‌تر از اثر اشتغال‌اش (۳۸۹۰۰۰) نشان داده می‌شود. البته در همان دوره دولت تعداد شاغلان طبقه متوسط و طبقه کارگر خود را به طرز چشمگیری افزایش داد، که اثر طبقه اولی ۳۳۴۰۰۰ و اثر طبقه دومی ۱۸۵۰۰۰ بود (جدول ۳).

در دهه پس از آن، یعنی از ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵، نیروی کار شاغل بیش از ۴۰ درصد افزایش یافت و به بیش از ۲۰ میلیون تن رسید. البته آرایش طبقات اجتماعی از برخی جهات تقریباً دست‌نخورده باقی ماند (جدول ۲). مهم‌تراز همه این‌که سهم طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی، به ترتیب، تقریباً همان ۳۰ درصد و ۳۶ درصد ماند. این بدان معناست که "اثر طبقه" برای این دو

رده طبقاتی در این دوره به طور نسبی کوچک بود (جدول ۳). البته در این دهه تغییرات قابل توجهی روی داد. مهم‌ترین این تغییرات سه‌برابری شدن تعداد سرمایه‌داران بود، آن‌هم وقتی که یک میلیون سرمایه‌دار جدید به تعداد کل ۵۰۰۰۰۰ نفری سال ۱۳۷۵ اضافه شدند. شاخص تمرکز، که بر اساس تعداد شاغلان طبقه کارگر به نسبت هر سرمایه‌دار سنجیده می‌شود، با نرخ رشدی بسیار کندتر از نظر تعداد طبقه کارگری که در بخش خصوصی کار می‌کردند، از ۵/۹ در ۱۳۷۵ به رقم ناچیز ۳/۱ در ۱۳۸۵ رسید. این رقم نشانگر آن است که در ۱۳۸۵ حتی تعداد بیش‌تری از مؤسسات و بنگاه‌های تجاری فقط یک یا دو نفر مزدبگیر داشتند. در عین حال، تعداد مدیران و کارگران فنی شاغل در بخش خصوصی (طبقه متوسط) بیش از سه برابر شد، و شاخص تمرکز، که بر اساس تعداد مدیران و شاغلان فنی نسبت به هر کارفرما سنجیده می‌شود، در ۱۳۷۵ از ۰/۴۱ نفر و در ۱۳۶۵ از تنها ۰/۱۹ نفر به ۰/۵ نفر افزایش یافت. این تغییرات نشان‌دهنده آن است که در عین این که نرخ رشد تعداد شرکت‌ها و مؤسسات بسیار کوچک بسیار سریع بود، تعداد شرکت‌ها و بنگاه‌های بزرگ و مدرن خصوصی نیز، که مستلزم داشتن سازمان مدیریتی پیچیده و کارگران فنی ماهراند، افزایش یافته است. این همان روندی است که در سال‌های پیش از انقلاب رو به سوی ساختار بازار داشت، یعنی هنگامی که بازار تشکیل شده بود از تعداد بسیار زیادی از بنگاه‌های بسیار کوچک و تعداد اندکی از بنگاه‌های بسیار بزرگ. در دهه نخست پس از انقلاب، بسیاری از بنگاه‌های بزرگ یا به دست دولت ملی شدند یا از سوی دادگاه‌های انقلابی مصادره یا صرفاً به ورشکستگی افتادند. بدین ترتیب بازار تحت سیطره مؤسسات بزرگ عمومی (دولتی) و تعداد بسیار زیادی بنگاه‌های بسیار کوچک و چند بنگاه متوسط رو به افول در میانه این‌ها قرار گرفت.

دو تغییر چشمگیر دیگر در آرایش طبقاتی طی دهه گذشته پدید آمد. نخست، کاهش سهم کارکنان دولت از اشتغال کل از ۲۹ درصد به ۲۵ درصد بود که عمدتاً بر اثر کاهش تعداد کسانی بوده است که در نیروهای نظامی و شبه نظامی شاغل بوده‌اند. سهم کارگزاران سیاسی در اشتغال کل از ۱۱ درصد به ۸/۷ درصد کاهش یافت. دیگر این که، تعداد مطلق کارگران بی‌مزد خانوادگی از ۷۹۷۰۰۰ به ۶۸۳۰۰۰ تنزل یافت. در چند دهه گذشته این روند در ایران روندی سکولار و عمدتاً حاکی از شهری شدن اقتصاد ایران بوده است، زیرا کار خانوادگی بی‌مزد اساساً شکلی از اشتغال روستایی است.

وقتی آرایش طبقات را میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۸۵ با هم مقایسه کنیم (جدول ۲ و شکل ۱)، ملاحظه می‌کنیم که سهم سرمایه‌داران، کارگران طبقه متوسط، خرده‌بورژوازی، و کارگزاران سیاسی دولت در نیروی کار شاغل افزایش یافته، حال آن‌که سهم و نسبت کارکنان طبقه کارگر



و کارگران بی‌مزد خانوادگی به اندازه زیادی کاهش پیدا کرده است. با این‌همه و به‌رغم این تفاوت‌های مهم، ساختار طبقاتی نیروی کار در سال ۱۳۸۵، در تضاد محض با آن‌چه در سال ۱۳۶۵ بوده، نوعی تغییر به سوی شبیه‌شدن با ساختار طبقاتی پیش از انقلاب را نشان می‌دهد.

بازآرایی طبقاتی در آینه بخش‌های مختلف اقتصادی

ما با سنجش اثر طبقه و اثر اشتغال که رده‌های مختلف طبقاتی در بخش‌های مختلف اقتصادی در خلال این سال‌ها با آن روبه‌رو بوده‌اند به درک بهتری از بازآرایی طبقاتی می‌رسیم. نگاه از این منظر از آن‌رو مفید فایده است که تغییرات طبقاتی و تغییرات بخش‌های مختلف اقتصادی با هم بسیار مرتبط‌اند. به منظور رعایت اختصار، ما تحلیل‌مان را به تغییرات میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵ محدود کرده‌ایم. به علاوه، به علت فقدان داده‌های دقیق برای طبقه‌بندی مقاطع طبقات و بخش‌های اقتصادی، نتوانستیم نه میان طبقه کارگر و طبقه متوسط در بخش خصوصی تمایز بگذاریم و نه تفاوت دقیق میان گونه‌های مختلف کارکنان دولت را بیابیم. البته توانستیم تفاوت میان کارگزاران سیاسی و کارمندان عادی دولت در بخش خدمات را روشن سازیم چندان که ارقام مربوط به کارمندان دولت در بخش خدمات نمایانگر ارقام واقعی طبقه کارگر به اضافه طبقه متوسط است. هم‌چنین، در محاسبه اثر طبقه و اشتغال در هر بخش اقتصادی، اشتغال کل در آن

بخش را به منزله عامل تعدیل در نظر گرفتیم. ما این کار را به منظور جلب نظرها به تغییر طبقاتی در هر یک از بخش‌های اقتصادی انجام دادیم.^{۲۷}

جدول شماره چهار حاصل جمع‌زدایی از اثر طبقه و اثر اشتغال در چهار بخش عمده اقتصاد (کشاورزی، صنعت، ساخت‌وساز، و خدمات) است (که اکنون می‌توان به جای اثر اشتغال اثر بخشی را به کار برد). نخستین بار است که ما این‌جا در تحلیل مان نسبت اثر طبقه بر اثر اشتغال را به کار گرفته‌ایم. به یاد بیاوریم که اگر سهم یک رده طبقاتی در نیروی کار شاغل (در این‌جا اشتغال کل در یک بخش اقتصادی) ثابت بماند در حالی که نیروی کار شاغل در آن بخش تغییر کند، اثر طبقه صفر خواهد بود. بنابراین، نسبت بزرگ اثر طبقه بر اثر اشتغال گویای تغییر در سهم کارگران در رده طبقاتی مفروض در نیروی کار شاغل در آن بخش اقتصادی (یا انحرافی چشمگیر از روندی که انتظارش می‌رفت) است. از آن‌جا که در همه موارد بررسی شده اثر اشتغال مثبت است (رشد در اندازه نیروهای شاغل در هر بخش و در پی آن جریان خطی مثبتی در رشد که در مورد هر رده طبقاتی انتظار می‌رفته است)، نسبت منفی اثر طبقه بر اثر اشتغال حاکی از اثر طبقه منفی است (یعنی، کسری نسبت به آن‌چه انتظارش می‌رفت).

جدول ۴: بازآرایی طبقاتی در بخش‌های اقتصادی: تفکیک تغییرات، سالیان ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵

خدمات	ساختمان	صنعت	کشاورزی	جمع کل	
سرمایه‌داران					
۱۱۶/۴	۶۴/۵	۷۶/۱	۸۸/۲	۳۴۵/۳	تغییر کل
۱۱۶/۷	۷/۳	۲۷/۶	۴/۴	۱۱۹/۵	اثر اشتغال
-۰/۳	۵۷/۲	۴۸/۶	۸۳/۸	۲۲۵/۷	اثر طبقه
-۰/۰	۷/۸	۱/۸	۱۹/۲	۱/۹	نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال
خرده‌بورژوازی					
۱۱۹۸/۶	۳۷-/۸	۳۴۳/۴	۴۷۵/۹	۲۳۸۸/۸	تغییر کل
۱۰۵۱/۶	۳۸/۵	۱۶۹/۴	۲۰۸/۳	۱۸۴۳/۶	اثر اشتغال
۱۴۷/۰	۳۳۲/۴	۱۷۴/۰	۲۶۷/۶	۵۴۵/۲	اثر طبقه
-۰/۱	۸/۶	۱/۰	۱/۳	-۰/۳	نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال
کارگران خانوادگی بی‌مزد					
۴۰/۸	۲/۷	-۱۶۹/۰	-۹۸/۶	-۲۲۴/۰	تغییر کل
۲۷/۴	۱/۷	۲۲۵/۳	۷۱/۷	۶۶۹/۹	اثر اشتغال
۱۳/۳	۱/۰	-۳۹۴/۳	-۱۷۰/۴	-۸۹۴/۰	اثر طبقه
-۰/۵	-۰/۶	-۱/۸	-۲/۴	-۱/۳	نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال

کارمندان بخش خصوصی				
۳۶۲/۸	-۸۲/۸	۱۸۰/۵	-۲۰۵/۳	۲۵۵/۳
۹۱۷/۹	۴۰۹/۹	۴۳۰/۴	۷۶/۱	۲۰۱۵/۲
-۵۵۵/۰	-۴۹۲/۷	-۲۴۹/۹	-۲۸۱/۵	-۱۷۶۰/۰
-۰/۶	-۱/۲	-۰/۶	-۳/۷	-۰/۹
کارمندان دولت*				
۱۲۰۷/۵	۵۲/۲	۴۷۸/۴	۱۸/۲	۲۵۸۴/۹
۹۴۸/۵	۴/۱	۱۴۴/۹	۴/۷	۱۰۹۷/۶
۲۵۹/۰	۴۸/۲	۳۳۳/۵	۱۳/۵	۱۴۸۷/۳
-۰/۳	۱۱/۸	۲/۳	۲/۹	۱/۴
نامشخص				
۱۹۱/۴	۵۴/۳	۸۹/۵	۸۶/۸	۴۲۲/۱
۵۵/۴	-۰/۳	۱/۳	-۰/۱	۲۶/۷
۱۳۶/۰	۵۴/۰	۸۸/۲	۸۶/۷	۳۹۵/۴
۲/۵	۱۹۷/۱	۶۶/۰	۸۱۳/۱	۱۴/۸

منبع: محاسبه شده بر اساس آمار نفوس و مسکن سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵. تذکر: اطلاعات مربوط به ۱۳۸۵ در دسترس نبود.

* کارگزاران سیاسی در ستون کل در شمار آمده‌اند اما در ارقام مربوط به بخش‌های اقتصادی محاسبه نشده‌اند.

همان‌طور که در سطح کلان مشاهده کردیم، در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵ در همه بخش‌های اقتصادی اثر طبقه منفی بزرگی را در مورد "کارکنان بخش خصوصی"، که عمدتاً شامل طبقه کارگر می‌شد، شاهد هستیم. البته، تأثیر آن در همه بخش‌های اقتصادی به یکسان و مساوی توزیع نشد. در صورتی که نسبت کارکنان بخش خدمات تغییر نمی‌کرد، باید تعداد کارکنان این بخش بیش از ۹۰۰۰۰۰ تن افزایش می‌یافت. البته در واقع تغییر بیش از نیم میلیون تن کم‌تر از روند مورد انتظار بود و بنابراین نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال منفی ۰/۶ بود. نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال در بخش‌های کشاورزی و ساختمان به ترتیب منفی ۳/۷ و منفی ۱/۲ بود و حاکی از این که اثر طبقه منفی بزرگ‌تر از اثر اشتغالی بود که انتظارش می‌رفت. نسبت اثر طبقه بر اثر اشتغال در میان کارکنان بخش خصوصی در بخش کشاورزی رخ داد که بزرگ‌ترین کاهش نسبی اندازه طبقه در میان همه طبقات و در همه بخش‌ها بود.

میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵ تعداد کارکنان دولتی ۲/۶ میلیون نفر افزایش یافت، حال آن که افزایش تعداد کارکنان بخش خصوصی فقط ۲۲۵۰۰۰ نفر بود (جدول ۴). کارکنان دولت شامل همه آن‌هایی می‌شد که چه در خدمات اجتماعی اشتغال داشتند و چه در فعالیت‌های اقتصادی و هم‌چنین "کارگزاران سیاسی" را نیز دربرمی‌گرفت. البته ما در توزیع بخشی کارکنان دولت

کارگزاران سیاسی را که به تقریب همه‌شان در زمره کارکنان بخش خدمات محسوب می‌شدند کنار گذاشتیم. بنابراین، توزیع کارکنان دولت در بخش‌های اقتصادی فقط شامل طبقه کارگر و متوسط شاغل در بخش دولتی می‌شود. در این رده، اثر طبقه مثبت در بخش‌های صنعت و خدمات بزرگ‌تر است. در مورد کارکنان دولت اثر طبقه بزرگ در این بخش‌ها همراه است با اثر اشتغال که خود نیز بزرگ است. نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال در بخش صنعت $2/3$ است و در بخش ساختمان $0/3$. نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال در بخش ساختمان در مورد کارکنان دولت بسیار بزرگ‌تر است ($1/8$)، اما علت این بزرگی اثر اشتغال بسیار کوچک‌تر در سایر بخش‌هاست. در مجموع، آن گونه که از اثر طبقه مثبت کارکنان دولت در همه بخش‌های اقتصادی برمی‌آید، نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که خصوصی‌سازی در دوران پس از رحلت [امام] خمینی بسیار ناچیز بوده است.

وقتی از منظر بخش‌های اقتصادی می‌نگریم، باید به یاد داشته باشیم که در بخش کشاورزی بزرگ‌ترین جابه‌جایی مطلق از کارکنان بخش خصوصی (عمدتاً طبقه کارگر) و کارگران بی‌مزد خانوادگی، با آثار طبقه منفی بزرگ، به خرده‌بورژوازی، کارگرانی که موقعیت طبقاتی‌شان "نامشخص" است و سرمایه‌دار بود. نسبت بزرگ اثر طبقه به اثر اشتغال در مورد سرمایه‌داران در بخش کشاورزی گویای افزایش اندک تعداد آنان است، $19/2$ برابر افزایش مورد انتظار. تعداد خرده‌بورژواهای این بخش 476000 تن افزایش یافت (نسبت اثر طبقه به اثر اشتغالی برابر است با $1/3$).

در مقایسه سال‌های 1355 و 1375 ، دگرگونی‌ها در آرایش طبقاتی، به‌رغم احیای متزلزلانه انباشت سرمایه‌دارانه در دوره پس از رحلت [امام] خمینی، گویای دهقانی‌شدن کشاورزی در ایران است. نسبت بسیار بزرگ اثر طبقه به اثر اشتغال در مورد کارگران بخش کشاورزی (هم‌چنین در بخش‌های ساختمان و صنعت) که جایگاه طبقاتی‌شان نامشخص است و رای همه انتظارات معقول از تغییرات ساختاری است و صرفاً بازتاب طبقه‌بندی مجدد سرشماری‌هاست. رده طبقاتی‌ای که احتمالاً بیش از دیگر رده‌ها از این طبقه‌بندی مجدد آماری آسیب دیده کارگران بی‌مزد خانوادگی است، که در قیاس با سایر رده‌های طبقاتی بارها با شفافیت کم‌تری شناسایی و مشخص شده است.

بخش صنعت شامل کارگاه‌های صنعتی، معدن، برق، گاز و آب می‌شود. اثر طبقه مثبت بزرگ 334000 نفره کارکنان دولت (با نرخ نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال $2/3$) در برابر اثر منفی طبقاتی 250000 نفره کارکنان بخش خصوصی (با نرخ نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال منفی $0/6$) قرار می‌گیرد. افزایش فعالیت‌های دولت نسبت به بخش خصوصی در صنایع در اوایل دهه 1370



به‌رغم تلاش‌هایی بود که در جهت خصوصی‌سازی صورت گرفت، آن‌هم در بخشی که دولت حتی پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ در آن دست‌بالا را داشت. تفوق داشتن دولت در بخش صنعت هم چنین گویای آن است که مؤسسات دولتی و موازی دولت، به‌ویژه آن‌هایی که به بنیادها تعلق داشتند، فعالیت‌های صنعتی را در انحصار خود گرفته بودند.

علاوه بر این، فعالیت‌های خرده‌بورژوازی و سرمایه‌داران خرد افزایش یافته است. در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵، تعداد خرده‌بورژواها در بخش صنعت ۳۴۳۰۰۰ نفر افزایش یافت، حال آن‌که افزایش موردانتظار برای حفظ همان نسبت در آن رده طبقانی در آن بخش تنها ۱۶۹۰۰۰ تن بود. تعداد سرمایه‌داران صنعتی به همان حدی افزایش یافت که نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال‌شان بود، یعنی ۱/۸. هنگامی که این نسبت را در برابر نسبت منفی ۰/۶ کارکنان بخش خصوصی در فعالیت‌های صنعتی قرار می‌دهیم کاهش اساسی را در اندازه بنگاه‌های بخش خصوصی می‌بینیم.

کاهش تعداد کارگران بی‌مزد خانوادگی در بخش صنعت (به میزان ۱۹۶۰۰۰) تا حدی با افزایش تعداد خرده‌بورژوازی، کارگران "نامشخص"، و آنانی که با ازدست‌دادن "کار بی‌مزد خانوادگی" شان به واسطه ازبین‌رفتن کارهای مربوط به قالی‌بافی و گلیم‌بافی از جرگه نیروی کار شاغل بیرون رانده شدند جبران شد. برخی از اینان به جرگه بیکاران پیوستند و برخی از جوان‌ترهاشان مشغول تحصیل شدند.

بخش ساختمان تحت تأثیر کاهش نسبی اساسی فعالیت‌های زیربنایی دولت و افزایش سهم ساخت‌وساز تجاری و مسکونی به دست بخش خصوصی قرار گرفت. باید به یاد داشته باشیم که عمده فعالیت‌های زیربنایی دولت در دوره پیش از انقلاب بر عهده شرکت‌های ساختمانی بزرگ بخش خصوصی بود. ساخت‌وساز مسکونی و تجاری نیز عمدتاً به دست بسازفروش‌ها و کارگران ساختمانی ماهر و نیمه‌ماهر آزاد ساخته می‌شد. به این ترتیب، تغییر در ترکیب ساختاری بخش ساختمان در کاهش تعداد کارکنان بخش خصوصی (با اثر طبقه منفی ۴۹۳۰۰۰ و نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال منفی ۱/۲) و افزایش تعداد خرده‌بورژواها (با اثر طبقه ۳۳۲۰۰۰ و نسبت بزرگی اثر طبقه به اثر اشتغال ۸/۶) بازتاب می‌یابد. افزایش تعداد سرمایه‌داران در بخش ساختمان (با نسبت اشتغال ۷/۸)، در کنار کاهش تعداد کارکنان بخش خصوصی، حاکی از غلبه شرکت‌های ساختمانی کوچک است که عمدتاً دست‌درکار ساخت‌وساز تجاری و مسکونی بودند.

میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵ اشتغال در بخش خدمات از ۲/۸ میلیون نفر به ۶/۷ میلیون افزایش یافت. یعنی، نسبت کسانی که در بخش خدمات کار می‌کردند از ۳۱ درصد به ۴۶ درصد نیروی کار افزایش یافت. در ۱۳۵۵ خرده‌بورژوازی و کارکنان دولتی سرجمع ۷۵ درصد کسانی

را تشکیل می‌دادند که به استخدام این بخش درآمدند. در ۱۳۷۵ این دو رده شغلی ۷۹ درصد کسانی را تشکیل می‌دادند که به استخدام این بخش درآمدند. به سخن دیگر، در حالی که بخش خدمات در این سال‌ها به نسبت بزرگ‌تر می‌شد آرایش طبقاتی‌اش تغییر اندکی کرد. تغییرات آرایش طبقاتی بخش خدمات (بدون در نظر گرفتن کارگزاران سیاسی)، آن‌گونه که از اهمیت نسبی اثر طبقه (و نیز نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال) در مورد هر رده طبقاتی برمی‌آید، در قیاس با سایر بخش‌ها نسبتاً اندک است. در این بخش بزرگ‌ترین فقدان اثر طبقه در مورد کارکنان بخش خصوصی رخ داد (۵۵۵۰۰۰، با نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال منفی ۰/۶). دستاورد عمده اثر طبقه نصیب کارکنان دولتی (۲۵۹۰۰۰ و نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال ۰/۳) و خرده‌بورژوازی (۱۴۷۰۰۰، با نسبت اثر طبقه به اثر اشتغال ۰/۱) شد. تغییرات کارگران بی‌مزد خانوادگی و کارگرانی که جایگاه طبقاتی‌شان نامشخص است در بخش خدمات بسیار کم‌تر از تغییرات آنان در بخش‌های اقتصادی دیگر بود، و اثر طبقه برای سرمایه‌داران نزدیک به صفر.

ساختار طبقاتی موجود

نگاهی فراگیر به ماهیت طبقاتی نیروی کار ایران در سال ۱۳۸۵ جامعه‌ای را نشان می‌دهد متشکل از خرده‌بورژوازی، کارکنان طبقه کارگر، و طبقه پراکنده‌ای از سرمایه‌داران کوچک، در کنار بخش عمومی‌ای که یک‌چهارم از نیروی کار را در استخدام خود دارد (جدول‌های ۲ و ۳). ترکیب جایگاه‌های طبقاتی نیروی کار شاغل نشانگر آن است که ۴۰ درصد از اینان در جایگاه طبقاتی خرده‌بورژوازی‌اند (که کارگران بی‌مزد خانوادگی را نیز دربرمی‌گیرند)، ۳۰ درصد در جایگاه طبقاتی کارکنان طبقه کارگر در هر دو بخش خصوصی و دولتی‌اند، ۷/۵ درصد سرمایه‌داراند، ۱۲ درصد در طبقه متوسط‌اند (۷۰ درصد در استخدام دولت‌اند)، و ۹ درصد کارگزاران سیاسی دولت‌اند. در قیاس با سال ۱۳۵۵، نسبت کارکنان طبقه کارگر و کارگران بی‌مزد خانوادگی در نیروی کار کاهش یافته، و در مورد سایر جایگاه‌های طبقاتی عمده این نسبت افزایش داشته است.

خرده‌بورژوازی

به‌رغم جریان درون‌تابی پس از سال ۱۳۶۸، خرده‌بورژوازی پراکنده هم‌چنان بزرگ‌ترین طبقه اجتماعی در ایران است. این طبقه از ۳۲ درصد نیروی کار شاغل در ۱۳۵۵ به ۳۶ درصد در ۱۳۸۵ رشد کرد (شکل ۱ و جدول ۲). سریع‌ترین رشد این طبقه در نخستین دهه انقلاب بود. در ۱۳۸۵ تنها ۴/۵ درصد از خرده‌بورژوازی مدرن بود (گرچه از آن‌چه در ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ بود، یعنی

وقتی که، به ترتیب، ۱/۲ و ۱/۱ درصد آن مدرن بود، بسیار بزرگ‌تر شده بود). بقیه این طبقه به فعالیت‌های اقتصادی سنتی و کوچک می‌پرداختند. در سی سال گذشته پس از انقلاب سهم خرده‌بورژوازی در کشاورزی به‌طور مداوم کاهش یافته، و در تولید و خدمات افزایش.

گروه‌های بزرگ خرده‌بورژوازی شهری در بخش‌های تولید و خدمات (عمدتاً در خرده‌فروشی) در بازار از دیرباز در جوار تجار سرمایه‌دار خرد و کلان گرد هم می‌آمدند و یک‌جا جمع می‌شدند. توسعه سرمایه‌دارانه پرسرعت در ایران سال‌های پس از ۱۳۳۲ و گسترش فضای فعالیت‌های تجاری به فراسوی محدوده تنگ بازار سنتی در بخش قدیمی شهرها و نفوذشان به خیابان‌های تازه‌ساز و پاساژها به انزوای شدید بازار سنتی انجامید. با این‌همه، بازارهای سنتی هم‌چنان مراکز تجمع و گردهم‌آیی فرهنگی و مذهبی خرده‌بورژوازی سنتی و سرمایه‌داران تجاری (بازاری‌ها) با پیوند مالی گسترده هم با حوزه‌های علمیه و هم با روحانیت باقی ماندند.^{۲۷} در سال‌های پیش از انقلاب، آیت‌الله خمینی در رقابت با روحانیونی هم‌چون آیت‌الله ابوالقاسم خویی و آیت‌الله کاظم شریعتمداری که از ایشان به لحاظ سیاسی محافظه‌کارتر بودند توانست حمایت فعالان سیاسی بازاری را به دست آورد.^{۲۹}

بازاری‌ها هم در جریان انقلاب و هم در دوره پس از انقلاب صاحب نفوذ بودند. آنان در اتحاد با روحانیت در بسیج و سازمان‌دهی نهضت اسلامی شرکت داشتند و هدایت و رهبری منازعات انقلابی را به دست گرفتند. با پیروزشدن انقلاب در ۱۳۵۷ آنان بدنه اصلی برای سازمان‌دهی نظام جدید را تشکیل دادند. آن‌ها و فرزندان ذکورشان نخستین کسانی بودند که در کسوت‌های مختلف، از کارمندان عادی و نظامی گرفته تا مدیران بنگاه‌ها و مؤسسات دولتی و بنیادها، و مقامات رده‌بالای نظامی، وزارت، و اعضای مجلس، مناصب و مراتب مختلف را در دستگاه دولت بر عهده گرفتند. یک پیامد مهم انقلاب دسترسی خرده‌بورژوازی یا سرمایه‌داران تجاری خرده‌پا به قدرت در دولت اسلامی و منابع اقتصادی آن بود. این وضع، خواه‌ناخواه، چنان‌که در جهت‌گیری سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی، به‌ویژه در سال‌های قبل از ۱۳۶۸ مشهود است قدرت چانه‌زنی این طبقه را در تعیین سیاست‌های دولت بالا برد.

البته بسیاری از کسانی که به قدرت دولتی دست یافتند فرصت را برای کسب منافع شخصی مغتنم شمردند و به‌رغم ادعاهای منزه‌طلبانه دینی و انقلابی‌شان در بهره‌برداری از این موقعیت‌ها کوچک‌ترین تردیدی به خود ندادند. اینان با استفاده از قدرت سیاسی و نفوذشان در گروه‌های فعالیت‌های رانت‌جویانه، و بدون کم‌ترین ترسی از هر گونه خطر سیاسی، موفق شدند میزان قابل ملاحظه‌ای سرمایه انباشت کنند و هسته‌های اولیه طبقه سرمایه‌دار نخبه جدیدی را در بطن ساختار چندقطبی تازه‌تأسیسی شکل دهند که در بنیادها و مؤسسه‌های دولتی و دیوان‌سالاری

دولت محاط شده بود. مصادرهٔ اموال، ملی کردن، بسیج نیرو برای جنگ، و نظارت سخت‌گیرانهٔ دولت بر بازار در سالیان پیش از ۱۳۶۸ بورژواشدن عدهٔ برگزیده‌ای از خرده‌بورژواها را تسریع کرد. برخی از همین‌ها یک‌شبه سرمایه‌دارانی انحصاری شدند. اما این بخت و اقبال فقط نصیب آن عده‌ای شد که از آب گل‌آلودِ دوران آشوب‌های انقلابی ماهی خود را گرفتند. توده‌های سنتی خرده‌بورژوازی در دورهٔ پس از سال ۱۳۶۸ پراکنده‌تر از پیش شدند. آزادسازی اقتصادی و پیامد برون‌تابانهٔ آن راه‌های دیگری را برای انباشت سرمایه به واسطهٔ قیمت‌های رقابتی ناپایدار باز کرد. با محوشدن بازار سیاه و پدیدارشدن مؤسسات سرمایه‌دارانهٔ تازه تأسیس یا نونوارشده و عادی‌شدن فعالیت‌های بازاری، تولیدکنندگان فعال‌تر خرده‌بورژوا هم به سود بیش‌تر دست یافتند و هم به فضای گسترده‌تر برای رشد. اما آنان که بُردشان در بازار به کمبود و بازار سیاه و سایر تبعات بحران پساانقلابی وابسته بود با مصیبت و بلا و حتی در مواردی با روز حشرشان مواجه شدند. فرایند عکس آنچه موجب برآمدن و بالیدن موج جدید خرده‌بورژوازی در دههٔ نخست انقلاب شد اکنون مترصد فرونشاندن فعالیت‌های آنان است. خرده‌بورژوازی بازندهٔ بیش از گروه‌های دیگر از در مخالفت با سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و فراموش‌شدن شعارها در دفاع از مستضعفان درآمد.^{۳۰} در نبودِ مشاغل دستمزدی، افزایش فرصت‌های شغلی برای طبقهٔ کارگرِ عادی باعث خشنودی بسیاری می‌شود که در فعالیت‌های خرده‌کالایی مشغول هستند. اما چشم‌انداز افزایش فرصت‌های شغلی، به‌ویژه با وجود موج تازه‌واردان به بازار کار، اصلاً امیدوارکننده نیست.

همین‌که دولت اسلامی در دههٔ ۱۳۷۰ با رودریاییستی کم‌تری مواضع سرمایه‌دارانه اتخاذ کرد، پایهٔ قدرت ایدئولوژیک‌اش در میان خرده‌بورژوازی سنتی و حتی سرمایه‌داران سنتی کوچک سخت‌خنده‌دار شد. هر چه باشد، همین گروه‌ها بودند که طرفداران پروپا قرص، معتقدان، و حتی شاید منفعت‌برندگان از حاکمیت مستضعفان بودند.

اما خرده‌بورژوازی مدرن اساساً چندان جذب نظام جدید نشد که شاید مهم‌ترین علت آن سنت‌گرایی فرهنگی و مذهبی‌ای بود که این نظام میسر و مبلغ‌اش بود و نیز به علت مداخلهٔ گسترده‌اش در فعالیت‌های تخصصی‌شان. انجمن‌های حرفه‌ای اسلامی، مثل جامعهٔ مهندسان و پزشکان یا حسابداران هرگز فراگیر نشد، دولت هم هرگز نتوانست با روش‌های دموکراتیک در انجمن‌هایی هم‌چون کانون وکلا، نظام پزشکی، اتحادیهٔ ناشران، انجمن مهندسان ساختمان، یا کانون نویسندگان فرادستی یابد. برخی از این انجمن‌ها با روش‌هایی خشن و بی‌رحمانه به تسخیر دولت درآمدند، و باقی‌شان به دلیل متابعت‌نکردن از مقررات ناساز دولتی یا صرفاً به دلایل سیاسی توقیف و تعطیل شدند. ضعیف‌شدن سنت‌گرایی فرهنگی و مذهبی دولت و کم‌شدن میزان مداخله‌اش در اقتصاد ممکن است منبعی برای آرامش و خلاصی خرده‌بورژوازی مدرن باشد که

اعضایش از دهه ۱۳۷۰ به بعد هم از لحاظ مطلق عددی گسترش یافت و هم از لحاظ نسبی.

طبقه کارگر

گفتیم که طبقه کارگر همه کسانی را دربرمی‌گیرد که به عنوان کارگران نیمه‌ماهر و غیرماهر در فعالیت‌های تولیدی و خدماتی استخدام می‌شوند. اینان فاقد ابزار تولیداند و اصولاً فاقد اقتدار سازمانی یا مهارت/ صلاحیت هستند یا اگر دارند بسیار ناچیز است. ما، بر مبنای محورهای سه‌گانه گونه‌شناسی جایگاه طبقاتی، یعنی مالکیت و اقتدار و مهارت، (در برابر تمایز بر اساس دستمزد و حقوق که صرفاً تمایزی بازاری برای طبقه‌بندی طبقه کارگر است)، هم کسانی را که در مشاغل دفتری و کارمندی و مراتب رده‌پایین اداری هستند، و هم فروشندگان و خدمتکاران را در زمره طبقه کارگر به شمار آوردیم. البته مسیر حرفه‌ای بالقوه بخش کوچکی از کارکنان حقوق‌بگیر، تصویری که در اذهانشان از خودشان دارند، و تصویری که از ایشان در ذهنیت جامعه وجود دارد کاملاً با واقعیت جایگاه طبقاتی ایشان در میان طبقه کارگر سازگاری ندارد. اما در عمل و در واقع امر اینان نیز فاقد ابزار فعالیت اقتصادی‌اند، و همه‌شان، هم‌چون دیگر اعضای طبقه کارگر، در تحقق انباشت سرمایه برای طبقه مالک نقش دارند.

در سه دهه گذشته، سهم طبقه کارگر از ۴۰ درصد نیروی کار در ۱۳۵۵ به ۳۰ درصد در ۱۳۸۵ کاهش یافت (شکل ۱ و جدول ۲). یعنی، با توجه به رشد نیروی کار از ۸/۸ میلیون در ۱۳۵۵ به ۲۰/۴ میلیون در ۱۳۸۵، اندازه طبقه کارگر در ۱۳۸۵ دو میلیون نفر کم‌تر از حدی بود که اگر سهم آن در نیروی کار به میزان سال ۱۳۵۵ می‌ماند می‌بایست می‌بود (اثر طبقه در جدول ۳). بنابراین، در ۱۳۸۵، نسبت به ۱۳۵۵، بخش کوچک‌تری از نیروی کار در جرگه طبقه کارگر بودند، و حتی نسبت کوچک‌تری از آنان در استخدام بخش خصوصی.

طبقه کارگر ایران، در کنار قشر پایینی خرده‌بورژوازی و بیکاران، از نابرخوردارترین اقشار اجتماعی است. فقط آریستوکراسی بسیار کوچکی در میان کارگران ماهر در صنعت نفت و کارخانجات بزرگ تولیدی و بخش‌های مالی هست که عمدتاً هم در استخدام دولت قرار دارند. در جای دیگر نشان داده‌ایم که در سال‌های آزادسازی اقتصادی کارگران مؤسسات بزرگ قادر بوده‌اند میزان دستمزدشان را متناسب با نرخ رسمی تورم بالا ببرند.^{۳۱} بسیاری دیگر چنین توفیقی نداشتند. البته آمارهای رسمی، به‌ویژه از حیث ارزیابی کمتر از حد نرخ واقعی تورم و بنابراین تغییرات دستمزد واقعی، محدودیت‌های خاص خود را دارند. طی سالیان گذشته، کارگران، حتی در مؤسسات بزرگ دولتی، از اختلاف در سطح دستمزدها در رنج بوده‌اند. برخی اوقات این وضع به اعتصابات و دست‌کشیدن از کار برای جلب توجه مسئولان انجامیده است.

دولت در ایران همواره مراقب بوده است که از شکل‌گیری جنبش کارگری و فعالیت سازمان‌ها و اتحادیه‌های مستقل کارگری جلوگیری کند. از نخستین اقدامات دولت در سال‌های اولیه انقلاب انحلال شوراهای کارگری بود که به دست کارگران در نخستین روزهای پس از انقلاب تشکیل شده بودند. به عوض آن‌ها شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر زیر نظر مستقیم دولت تشکیل شد. تنظیم و تدوین قانون کار از موضوعات مناقشه‌برانگیز نخستین سال‌های پس از انقلاب بود. شورای نگهبان هیچ‌گاه، حتی پس از چندین بار بازنگری مجلس، قانونی را که به تصویب مجلس رسید تصویب نکرد. شورای نگهبان از دیدگاه آزادگذاری اقتصادی حمایت می‌کرد که بر طبق آن دولت نباید هیچ‌گونه محدودیت یا مقررات را به رابطه قراردادی میان کارفرما و کارگر تحمیل کند. سرانجام، قانون کار در سال ۱۳۶۹ با اعمال اقتدار مجمع تازه تأسیس تشخیص مصلحت نظام به تصویب رسید.^{۳۲} در سال‌های گذشته طرفداران آزادسازی اقتصادی مصرانه از این نظر دفاع می‌کنند که قانون کار کنونی با محدودیت‌هایی که برای کارفرمایان ایجاد می‌کند و حقوقی که برای کارگران قائل شده در کل مانعی است بر سر راه سرمایه‌گذاری در کسب و کار و به‌ویژه سد راه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. اینان پیشنهاد می‌دهند که در این قانون با هدف محدود کردن دامنه شمول آن و الغای برخی از مواد آن که به نفع کارگران است بازنگری صورت گیرد.^{۳۳}

سرمایه‌داران

در دوره ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۵ شمار سرمایه‌داران ۷۴۰ درصد افزایش یافته و از ۱۸۲۰۰۰ نفر به ۱/۵ میلیون نفر رسیده است. حال آن‌که طی همین دوره شمار کارکنان طبقه کارگر در بخش خصوصی تنها ۵۰ درصد بیش‌تر شده است (نمودار ۱ و جدول ۲). بسیاری از سرمایه‌داران جدید بسیار کوچک‌اند و تنها یک یا دو کارمند مزدبگیر دارند. شاخص‌های تمرکز ۳/۱ کارگر استخدام‌شده و مزدبگیر و ۰/۵ کارمند اداری و فنی (از طبقه متوسط بخش خصوصی) نسبت به هر کارفرما در ۱۳۸۵ گویای پراکندگی طبقه سرمایه‌دار است که برخی‌شان به قدری در انتهای پایینی طیف این طبقه قرار می‌گیرند که تفاوت چندانی با خرده‌بورژوازی ندارند و گاه قابل تمیز از آن نیستند. این وضع جهت‌گیری خرده‌بورژوازی در میان بسیاری از سرمایه‌داران را آشکار می‌سازد. اینان سرمایه‌داران سنتی کوچکی‌اند با بهره‌وری ناچیز و قابلیت انباشت پایین که با شبکه‌ای بسیار متمرکز از مؤسسات دولتی (و از جمله آن‌هایی که به بنیادها تعلق دارند) و بخش خصوصی وابسته به آن‌ها به هم‌آوردی برخاسته‌اند. آن‌گونه که از شاخص‌های تمرکز، که در جدول ۲ گزارش شده، برمی‌آید میانگین اندازه مؤسسات ایران در دهه‌های پس از انقلاب سخت کاهش یافته است.

صاحبان اکثریت مؤسسات سرمایه‌دارانهٔ ایرانی با کار خود مؤسسه‌شان را اداره می‌کنند و برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌شان در اساس به سرمایه شخصی خود متکی‌اند.

طبقهٔ سرمایه‌دار در جریان شکل‌گیری است. افزایش تعداد کارکنان فنی و اداری نسبت به هر کارفرما از ۰/۱۹ نفر در ۱۳۶۵ به ۰/۵۰ نفر در ۱۳۸۵، نزدیک به رقمی که در ۱۳۵۵ بود، از پیچیده‌تر شدن تولید سازمانی در بنگاه‌های تولیدی جدید حکایت دارد که دوشادوش تعداد بسیار زیاد بنگاه‌های تولیدی کوچک و سنتی پیش می‌روند. در سال ۱۳۶۵ سرمایه‌داران مدرن تنها ۶/۵ درصد از طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل می‌دادند (در قیاس با ۱۲/۸ درصد سال ۱۳۵۵). در ۱۳۸۵ سرمایه‌داران مدرن ۱۷/۳ درصد از کل سرمایه‌داران بودند. لطماتی که در انقلاب به طبقهٔ سرمایه‌دار وارد آمده بود رفته‌رفته التیام می‌یافت، البته کماکان زیر فشار سنگین انحصارهای دولتی و بنیادها. باین‌همه، سرمایه‌داران هم‌چنان بخش‌های عمده‌ای از اقتصاد را در ید قدرت و کتف اختیار خود داشتند که در زمرهٔ بخش خصوصی باقی ماندند، به‌ویژه کارخانه‌های تولیدی کوچک و متوسط و در بخش‌های ساختمان، بازرگانی، و کشاورزی. از سال ۱۳۶۸ به بعد اعتماد-به‌نفس سرمایه‌داران بیش‌تر شد و بیانی رساتر یافتند و تأثیرشان بر جهت‌گیری‌های اقتصادی دولت افزون شد. آن‌ها یک گروه نخبه و متنفذ اقتصادی تشکیل دادند که منتقد تئمهٔ گرایش‌های توده‌ستایانهٔ رایج، ناکارآمدی، فساد، گم‌کردن اعضای خانواده در مناصب مهم، رانت‌جویی و موقعیت‌ها و مجموعه‌های پارلمانی - اقتصادی که در انحصار داشتند بود.^{۳۴} سخن‌گویان اینان "اتاق بازرگانی و صنایع ایران" و دیگر نهادهای ذی‌نقوذ بودند و پایگاه محکمی در درون هیأت دولت، مجلس و رسانه‌ها داشتند. اکنون برخی از ایدئولوگ‌های اصلاحات بازارگرایانه صفت سرمایه‌دار و سرمایه‌داری را که روزگاری در میان شعارهای اکنون منسوخ و مندرس انقلابی نشانهٔ تحقیر و توهین بود در اشاره به مبارزان عصر نوین اقتصاد و لیبرالیسم سیاسی به کار می‌برند. برخی از ایدئولوگ‌های توده‌ستای اوایل انقلاب اکنون طرفدار پروپاقرص اقتصاد بازار آزادِ هایکی شده‌اند.^{۳۵}

آن‌ها که به قشرهای بالاتر این طبقه تعلق داشتند، به‌ویژه در جناح مدرن‌شان، میل داشتند زندگی‌هایی مجلل و پُرآلاف‌اولوف به هم زنند و به جمال و جلال پیش از انقلاب بازگردند. اعتمادبه‌نفس اینان بیش از پیش با نمایش اتوموبیل‌های آخرین مدل و خانه‌های مجلل و عضویت‌شان در باشگاه‌های مختلف و نیز شبکهٔ روابط‌شان بازگشت. مصرف زیاده از حد، که در دوران انقلاب نشانهٔ کبر و نخوت (استکبار) بود اکنون، دست‌کم از نظر سیاسی، مشروعیت یافته است. بسیاری از نخبگان نظام جدید حکومتی و وابستگان نزدیک‌شان به رده‌های مختلف سرمایه‌داران پیوسته‌اند.^{۳۶} اینان نیز علناً به زندگی مجلل رو آوردند. هر که در کنار ایشان باشد

از نظر سیاسی احساس امنیت می‌کند.

طبقه متوسط

پس از انقلاب، فرصت‌های شغلی زیادی، به‌ویژه در مشاغل دولتی، برای طبقه متوسط پدید آمده است. کسانی که به اسلام و انقلاب تعهد داشتند، یا با نخبگان دولتی روابطی نزدیک داشتند به سرعت و سهولت مدارج ترقی را در موقعیت‌های اداری و مدیریتی طی کرده‌اند. ۱۲/۳ درصد از نیروی کار در سال ۱۳۸۵ از طبقه متوسط بودند. ۷۰ درصد از اینان در استخدام دولت بودند. به علاوه، ۸/۷ درصد (۱/۸ میلیون نفر) از نیروی کار در مراتب مختلف کارگزاران سیاسی دولت بودند. حلقه کوچکی از اینان نخبگان سیاسی حاکم، مقامات سیاسی دولت اسلامی در قوای مجریه، مقننه و قضاییه و رده‌های بالای نیروهای مسلح را تشکیل می‌دهند.

در قشر پایین‌تر این طبقه، لشکری از متخصصان و تکنیسین‌ها در عرصه‌های مختلف مثل آموزش و پرورش، بهداشت، مهندسی و فناوری، مدیریت کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی، خدمات اجتماعی، و فعالیت‌های اقتصادی دولتی مشغول به کاراند. به اینان باید کارگزاران سیاسی دولت را بیافزاییم که در مناصبی چون ریاست دفاتر، مدیران اداری میانی، و کارگران فنی خدمت می‌کنند.

طبقه متوسط رو به رشد ایران نیز هم‌چون اعضای این طبقه در همه جوامع دیگر بسیار پراکنده است. این وضع هم شامل متخصصان ماهر و مدیران و کارمندان ادارات دولتی می‌شود که دستمزدهای بالا می‌گیرند و عمدتاً در تهران زندگی می‌کنند و هم شامل کارکنان کم‌مهارتی که دستمزدهای پایین می‌گیرند، مثل آموزگاران و کارکنان پیراپزشکی (که بسیاری‌شان در مناطق روستایی زندگی می‌کنند). البته طبقه متوسط ایران دو وجه مشخصه دارد. نخست این که اغلب‌شان کارمندان دولت‌اند. بنابراین، از حدی از امنیت شغلی و حقوق بازنشستگی و مراقبت‌های بهداشتی برخوردارند و به برکت درآمد نفت خیال‌شان آسوده است که حقوق ماهانه‌شان را سر وقت و کامل می‌گیرند. از زمان تشکیل دولت مدرن در ایران در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، این‌گونه مزایا به استخدام دولت درآمدن را برای بسیاری از تازه‌واردان به بازار کار جذاب کرده است. دیگر این که، طبقه متوسط ایران، چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، فاقد سازمان و تشکیلات تخصصی و حرفه‌ای است. اعضای طبقه متوسط، به جز چند استثنای جزئی (عمدتاً در میان پزشکان، وکلای دادگستری، حسابداران، و روزنامه‌نگاران) انجمن‌های حرفه‌ای تشکیل نداده‌اند تا از منافع صنفی و حرفه‌ای‌شان دفاع کنند و در بهبود وضع خود بکوشند. در دهه‌های گذشته، چه در جنبش ملی کردن نفت در سال ۱۳۳۰ و چه در انقلاب ۱۳۵۷، طبقه متوسط نشان داده است

که آمادگی لازم را برای تحرک سیاسی دارد. البته، از طرف دیگر نیز، چنان که هم در سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ دیدیم و هم در دهه ۱۳۶۰، نیک دانسته است که کاملاً مستعد سکوت گزیدن و ماندن در انفعال نیز هست.^{۳۷}

حرف آخر

مطالعه ما سرشت پراکنده نیروی کار را در جامعه‌ای سرمایه‌داری نشان می‌دهد که تحت سلطه دولت است و مناسبات تولیدی خرده‌کالایی گسترده، اما کم‌اهمیت، بر آن حاکم است. بیش از یک‌سوم نیروی کار ایران به فعالیت‌های خرده‌کالایی سنتی اشتغال دارند. باقی آن نیز تقریباً به‌طور مساوی میان یک بخش خصوصی سرمایه‌دار نحیف و بسیار پراکنده و دولتی با دستگاه دیوان‌سالاری بسیار گسترده و مستبد و زورگو، و دخیل در خدمات اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی تقسیم می‌شود. بخش خصوصی سرمایه‌دار که در دوران انقلاب و دوره درون‌تایی ساختاری نخستین دهه پس از انقلاب سخت ضربه دید و بارها به زمین خورد بسیار کوشیده است که در قلمروهای اقتصادی و سیاسی به پیشرفت‌هایی نایل آید. این بخش تلاش کرده آرمان‌های لیبرالیسم اقتصادی را پیش برد و میزان انباشت خودش را در فرایند برون‌تایی که بیش از یک دهه است آغاز شده سرعت بخشد. اما تا به این‌جا کار، عمدتاً به دلیل ضعف و ناتوانی خود، موفقیت چندانی به دست نیاورده است. شاخص‌های تمرکز پایین گویای آن است که عمده بنگاه‌های سرمایه‌داری بسیار کوچک‌اند. آن‌ها، اغلب، درگیر فعالیت‌های سنتی‌اند و ویژگی‌هاشان از بسیاری جهات به مؤسسات تولیدکننده تولیدات خرده‌کالایی شباهت دارد. این‌گونه مؤسسات اگر در همین وضع بمانند، در اقتصاد پویا توان اندکی برای رشد خواهند داشت. بسیاری از این دست بنگاه‌های کوچک خود در معرض تهدید سیاست آزادسازی اقتصادی‌اند و در آرزوی یافتن حفاظتی در برابر رقابت بازار تا هم‌چنان از یارانه‌های دولتی و کنترل قیمت روی نهاده‌های‌شان بهره‌مند بمانند.

در سر دیگر طیف، بازار زیر سیطره حضور پرابهام بنیادها و فعالیت‌های اقتصادی پیدا و پنهان سازمان‌های مختلف نظامی و شبه‌نظامی و اطلاعاتی دولتی است که در پی به‌دست آوردن منابع درآمدی بیش از بودجه رسمی‌شان هستند.^{۳۸} این‌ها، دست‌دردست شبکه‌ای از وابستگان‌شان، مناسبات زیرزمینی غیرشفاف نوعی بازار انحصار چندقطبی‌خشن را شکل داده‌اند. اینان عمده‌ترین خریداران بنگاه‌های دولتی بوده‌اند که دولت در برنامه خصوصی‌سازی‌اش آن‌ها را به فروش می‌رساند. این نهادها خود البته در شمول مؤسساتی که خصوصی‌سازی می‌شوند قرار ندارند. هیچ سرمایه‌دار ماجراجویی بدون برخورداری بودن از حمایت و حفاظت یکی از این‌ها جرأت ورود به این

قلمرو مخاطره‌آمیز را ندارد. بسیاری از سرمایه‌دارانی که میل به موفقیت و پیشرفت دارند علناً ابراز داشته‌اند که رشد و پیشرفت‌شان منوط به برچیده‌شدن بساط این بخش انحصار چندقطبی بازار است.^{۲۹} واضح است که طبقه سرمایه‌دار با ضعف و سستی جدی‌ای که دارد در موقعیتی نیست که حتی در جهت آرمان‌های خود پیش‌رود. بنیادها و سرمایه‌داران وابسته به آن‌ها مانعی صعب‌العبور بر سر راه گسترش سرمایه‌داری در ایران‌اند.

ظهور خاتمی در صحنه سیاسی ایران و پیروزی چشمگیر و بی‌سابقه‌اش در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۷۶ عمدتاً حاصل تقابل فرهنگی بود در جامعه ایران.^{۳۰} خاتمی و "جنبش اصلاحی" اش هیچ برنامه اقتصادی‌ای نداشتند.^{۳۱} او از دوره‌ای نسبتاً طولانی از قیمت‌های بالای نفت در بازارهای بین‌المللی بهره برد که درآمدهای نفتی زیادی برای ایران به ارمغان آورد. خاتمی طی هشت سال ریاست جمهوری‌اش راه را بر هیچ بحث اقتصادی تازه‌ای باز نکرد و هیچ سیاست اقتصادی اصلاحی‌ای پیش‌نهاد. او از سیاست آزادسازی اقتصاد پیچ‌و‌پاچی که هاشمی رفسنجانی در سال‌های آخر ریاست جمهوری‌اش در پیش گرفته بود پیروی کرد. بعضی از سازمان‌های سیاست‌گذار اقتصادی (مثلاً بانک مرکزی) اقداماتی را در جهت آزادسازی اقتصادی انجام می‌دادند و پیش می‌بردند، حال آن‌که بعضی دیگر (مثل وزارت اقتصاد) با آن مخالفت می‌کردند. خاتمی تنها به واسطه برنامه موعود فرهنگی‌اش انتخاب شد که کوشید آن را در مقابل جناح مخالف [به اجرا درآورد و باید اذعان داشت که در این زمینه چندان موفق نبود...] البته او موفق شد با فراهم کردن زمینه برای طرح انتقادهای سیاسی محدود و فضایی گشوده‌تر برای ابراز و اظهار خواست‌های فرهنگی از بحران [فزاینده] جلوگیری کند.

انتخاب محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری اسلامی در تیر ۱۳۸۴ بر مبنای برنامه‌ای عوام‌گرایانه و توده‌ستایانه پیچیدگی‌های تازه‌ای را وارد اقتصاد سیاسی ایران کرد.^{۳۲} احمدی‌نژاد هم از نظر سیاسی و هم از نظر فرهنگی نماینده جناح محافظه‌کار جمهوری اسلامی بود. البته، او با وعده‌هایی که در مبارزات انتخاباتی‌اش برای تحقق عدالت اجتماعی و مبارزه با فساد و توزیع مجدد پول نفت داد توانست رأی بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی سنتی و گروه‌های ناب‌خورداری هم‌چون تهی‌دستان شهری و روستاییان را به سوی خود جلب کند. رأی به احمدی‌نژاد برای بخش عمده‌ای از حامیان‌اش بیش و پیش از هر چیز رأیی بود علیه هاشمی رفسنجانی و سیاست آزادسازی اقتصادی‌اش. رأی به او حاکی از وجود مقاومت کثیری از اعضای طبقه خرده‌بورژوازی سنتی به همراه جوانان بیکار، تهی‌دستان، و کسانی که از حق‌شان محروم شده بودند علیه احیا و بازسازی مجدد و کامل مناسبات سرمایه‌دارانه تولید در ایران بود. تا به این‌جا که جز اعطای برخی صدقات و اعانات خارج از بودجه به برخی استان‌ها، بازتوزیع جانبدارانه و کورکورانه پول

به نهادها و پیروان جناح خودی، گماردن گروهی و عظیم نزدیکان دولت جدید به جای مدیران و کارمندان دستگاه‌های اداری دولتی، اقدامات تحدیدی علیه مطبوعات، اتحادیه‌ها، و دانشجویان [کاری از پیش نبرده است].^{۲۲}

یادداشت‌ها:

× مشخصات اصلی مقاله حاضر به قرار ذیل است:

Sohrab Behdad and Farhad Nomani (2009), "What a Revolution! Thirty Years of Social Class Reshuffling in Iran," *Comparative Studies of South Asia, African and The Middle East*, Vol. 29, No. 1.

×× این مقاله نسخه متوسع و به‌روزشده مطالعه ما درباره طبقات اجتماعی در ایران پس از انقلاب است که حاصل آن در منابع زیر آمده است:

Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter? (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2006)

این کتاب با مشخصات زیر به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است: سهراب بهداد و فرهاد نعمانی، *طبقه و کار در ایران*، ترجمه محمود متحد، (تهران، آگاه، ۱۳۸۶)؛ و نیز

"The Rise and Fall of Iranian Social Classes in the Post-revolutionary Decades," *Middle Eastern Studies* 44 (2008): 377-96.

نسخه قبلی این مقاله در کنفرانس ذیل نیز ارائه شده است:

The Iranian Economy at the Crossroads: Future Choices and prospects, London, 24 May 2008.

هم‌چنین ما یلیم از Yu Guo (دانشگاه دنیسون) به خاطر کمک‌هایش در کتاب‌شناسی قدردانی و سپاسگزاری کنیم.

1. Ali Rahnama and Farhad Nomani, *The Secular Miracle: Religion, Politics, and Economic Policy in Iran* (London: Zed Books, 1990); Sohrab Behdad, "A Disputed Utopia: Islamic Economics in Revolutionary Iran," *Comparative Studies in Society and History* 36 (1994): 775 – 813.
2. Sohrab Behdad and Farhad Nomani, "Workers, Peasants, and Peddlers: A Study of Labor Stratification in the Post-revolutionary Iran," *International Journal of Middle East Studies* 34 (2002): 667 – 90.
3. Alexander Goldenweiser, "Loose Ends of Theory on the Individual, Pattern, and Involution in Primitive Society," in *Essays in Anthropology Presented to A. L. Kroeber in Celebration of His Sixtieth Birthday, June 11, 1936*, ed. Robert H. Lowie (Berkeley: University of California Press, 1936): 99 – 104.
4. Clifford Geertz, *Agricultural Involution: The Process of Ecological Change in Indonesia* (Berkeley: University of California Press, 1963).

برای اطلاع بیشتر در باب منشأ اصطلاح *درون‌تایی* در اقتصاد سیاسی نگاه کنید به:

Sohrab Behdad, "Production and Employment in Iran: Involution and De-industrialization Theses," in *The Economy of Islamic Iran: Between State and Market*, ed. Thierry Coville (Louvain, Belgium: Peeters, 1994): 85 – 112; and Nomani and Behdad, *Class and Labor in Iran*.

۵. نعمانی و بهداد، *طبقه و کار در ایران*، فصل سوم.

6. Farshid Mojaverhosseini, "An Inquiry into the Sources of Growth and Stagnation in Iranian Economy," International Centre for Economic Research, Working Paper no. 12, 2003, handresearch.org/pages/papers_list.php?mid=1&sid=1 (accessed 20 September 2008).

۷. بهره‌وری عامل کل (TFP/ total factor productivity) آن بخش از رشد اقتصادی را که در موجودی سرمایه یا اشتغال نیروی کار به حساب نمی‌آید اندازه‌گیری می‌کند. این عامل معمولاً به سهم مقیاس تولید، تغییر فناوری، سازمان‌دهی تولید، یا ترتیبات نهادی نسبت داده می‌شود.

۸. داده‌ها از منبع ذیل برگرفته شده:

Mojaverhosseini, "An Inquiry into the Sources of Growth and Stagnation in Iranian Economy"

۹. بنگرید به:

Michael Burawoy, "Transition without Transformation: Russia's Involutionary Road to Capitalism," *East European Politics and Societies* 15 (2001): 269 – 90; and Jouko Nikula, ed., *Restoration of Class Society in Russia?* (Aldershot, UK: Ashgate, 2002).

۱۰. روش تفکیک در ضمیمه اصل مقاله شرح داده شده اما در ترجمه فارسی مقاله گنجانده نشده است. برای مطالعه بیشتر دربارۀ روش تفکیک نگاه کنید به بهداد و نعمانی، *طبقه و کار در ایران*، صص ۳۱۷ و ۳۱۸. (مترجم)

۱۱. مرکز آمار ایران، *سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل کشور، آبان‌ماه ۱۳۵۵*، تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹؛ مرکز آمار ایران، *سرشماری عمومی نفوس و مسکن، کل کشور، مهر ماه ۱۳۶۵* (تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳۶۷)؛ مرکز آمار ایران، *سرشماری عمومی نفوس و مسکن، کل کشور، ۱۳۷۵*؛ مرکز آمار ایران، *سرشماری عمومی نفوس و مسکن، کل کشور، ۱۳۸۵* و جداول منتخب.

www.sci.org.ir:80/portal/faces/public/ccnsus85.natayej (accessed 20 September 2008)

۱۲. برای اطلاع از تحلیل کیفی طبقات در ایران از جمله نگاه کنید به:

Azadeh Kian-Thiébaud, *Secularization of Iran: A Doomed Failure? The New Middle Class and the Making of Modern Iran* (Louvain, Belgium: Peeters, 1998); Mansoor Moaddel, *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution* (New York: Columbia University Press, 1993); Misagh Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1989); Ahmad Ashraf, "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran," *Iranian Studies* 2 (1969): 306 – 32; and Ashraf, "The Roots of Emerging Dual Class Structure in Nineteen-Century Iran," *Iranian Studies* 14 (1981): 5 – 27.

13. Gerald A. Cohen, *Karl Marx's Theory of History* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2001).

۱۴. بنگرید به:

John E. Roemer, *Egalitarian Perspectives: Essays in Philosophical Economics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994); Rosemary Crompton, *Class and Stratification: An Introduction to Current Debates* (Cambridge: Polity, 1993); John Scott, *Stratification and Power: Structures of Class, Status, and Command* (Cambridge: Polity, 1996); Erik O. Wright, *Class Counts: Comparative Studies in Class Analysis* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997); and Wright, "Foundation of Class Analysis: A Marxist Perspective," in *Reconfigurations of Class and Gender*, ed. Janeen Baxter and Mark Western (Stanford, CA: Stanford University Press, 2001), 14 – 27.

۱۵. استفاده از داده‌های شغلی در تحلیل طبقاتی در مکاتب فکری مختلف به دقت و اراسی شده است. برای مثال نگاه کنید به:

Scott, *Stratification and Power*; James Fulcher and John Scott, *Sociology* (Oxford: Oxford University Press, 1999); Anthony Giddens, *The Constitution of the Society: Outline of the Theory of Structuration* (Cambridge: Polity, 1984); Catherine Marsh, "Social Class and Occupation," in *Key Variables in Social Investigation*, ed. Robert G. Burgess (London: Routledge and Kegan Paul, 1986), 123 – 52; Gordon Marshall, "Classes in Britain: Marxist and Official," *European Sociological Review* 4 (1988): 141 – 54; Ivan Reid, *Social Class Differences in Britain* (London: Grant McIntyre, 1981); and Catherine Hakim, "Census Reports as Documentary Evidence: 1801 – 1951," *Sociological Review* 28 (1980): 551 – 80.

برای بررسی مباحثات دربارهٔ تحلیل طبقاتی و نیز نقد نومارکسیستی به استفاده از مشاغل در تحلیل طبقاتی تجربی نگاه کنید به:

Barry Hindess, *Politics and Class Analysis* (Oxford, UK: Blackwell, 1987); Crompton, *Class and Stratification*; Crompton, "Class Theory and Gender," *British Journal of Sociology* 40 (1989): 565 – 87; and Wright, *Class Counts*.

۱۶. عملیاتی کردن گونه‌شناسی طبقاتی در پژوهش ما روایتی نسبتاً تعدیل‌شده از روایت رایج در کتاب ذیل است: Wright, *Class Counts*, 23-26

برای مطلع شدن از شیوهٔ ما در رده‌بندی طبقاتی نگاه کنید به:

Nomani and Behdad, *Class and Labor in Iran*, 12-32

۱۷. پیچیدگی‌های ساختار سلسله‌مراتبی در مؤسسات امروزی مستلزم آن است سرمایه‌داران فعال پیشینهٔ مدیریتی قوی و جایگاه شغلی داشته باشند. نگاه کنید به:

A. D. Chandler Jr., *Strategy and Structure: Chapters in the History of Industrial Enterprise* (Cambridge, MA: MIT Press, 1990), Chandler, *Scale and Scope: The Dynamics of Industrial Capitalism* (Cambridge, MA: Belknap, 1962); and H. N. Prechel, *Big Business and the State: Historical Transitions and Corporate Transformation, 1880s – 1990s* (Albany: State University of New York Press, 2000).

18. Evelyn M. Kitagawa, "Components of a Difference between Two Rates," *Journal of the American Statistical Association* 50 (1955): 1168 – 94; Erik O. Wright and Joachim

Singelmann, "Proletarianization in the Changing American Class Structure," *American Journal of Sociology* 88 (1982): S176 – S209; Wright, *Class Counts*; Olivier Marchand and Claude Thélot, *Deux siècles de travail en France (Two Centuries of Labor in France)* (Paris: Insee, 1991); Shiro Horiuchi, "The Cohort Approach to Population Growth: A Retrospective Decomposition of Growth Rates for Sweden," *Population Studies* 49 (1995): 147 – 63.

۱۹. نگاه کنید به بهداد و نعمانی، *طبقه و کار در ایران*، صص ۳۱۷ و ۳۱۸. (مترجم)

۲۰. بنگرید به منبع قبلی (مترجم)

۲۱. اندازه‌گیری عناصر تغییر در روش تفکیک بر پایه داده‌های آماری (در مورد مطالعه ما نیز چنین است) باثبات‌تر و معتبرتر از نتایجی است که بر پایه نمونه‌های کوچکی گرفته می‌شود که در آن‌ها «حجم طبقه‌بندی متقاطع کوچک‌تر است.» بنگرید به:

Kitagawa, "Components of a Difference," p. 1187.

۲۲. روشن است که این رویه میان تحرک میان‌نسلی و تحرک درون‌نسلی در دوره‌ای که مورد مطالعه ما بوده است تفاوتی قائل نمی‌شود.

۲۳. نعمانی و بهداد، *طبقه و کار در ایران*، فصل پنجم.

24. Rahnama and Nomani, *Secular Miracle*; and Sohrab Behdad, "Winners and Losers of the Iranian Revolution: A Study in Income Distribution," *International Journal of Middle East Studies* 21 (1989): 327 – 58.

۲۵. برای اطلاع از تحلیل‌های دقیق‌تر درباره این موضوع نگاه کنید به: نعمانی و بهداد، *طبقه و کار در ایران*، صص ۱۶۵-۱۶۶.

26. Firouzeh Khalatbari, "The Tehran Stock and Privatization," in *Economy of Islamic Iran: Between State and Market* [L'économie de l'Iran islamique: entre l'Etat et le marché], ed. Thierry Coville (Tehran: Institut français de recherche en Iran, 1994), 177 – 208; and Sohrab Behdad, "From Populism to Economic Liberalism: The Iranian Predicament," in *The Economy of Iran*, ed. Parvin Alizadeh (London: I. B. Tauris, 2000), 100 – 141.

۲۷. نگاه کنید به:

Wright, *Class Counts*; Wright and Singelmann, "Proletarianization"; and Harley L. Browning and Joachim Singelmann, *The Emergence of a Service Society* (Washington, DC: U.S. Department of Labor, 1975).

به جای این کار می‌توان تعداد کل اعضای یک طبقه را در بخش‌های مختلف اقتصادی به منزله عامل تعدیل مفروض بگیریم. در آن صورت، عمدتاً بر جابه‌جایی اعضای هر طبقه متمرکز خواهیم شد. یک امکان دیگر این است که کل نیروی کار شاغل را به منزله عامل تعدیل در نظر آوریم تا بتوانیم بر کل جابه‌جایی‌های درون‌طبقه‌ای و درون‌بخشی متمرکز شویم.

۲۸. البته بازارها و بازاریان هم در انقلاب مشروطیت مشارکت فعالانه داشتند و هم در جنبش ملی‌شدن نفت که هر دو جنبش‌هایی لیبرال و سکولار بودند. مطالعه‌ای جامع درباره بازار تهران را می‌توان در منبع زیر یافت:

Arang Keshavarzian, *Bazaar and State in Iran: The Politics of the Tehran Marketplace* (Cambridge: Cambridge University Press, 2007).

مطالعات متعددی نیز درباره رابطه بازار و روحانیت صورت گرفته است؛ از جمله نگاه کنید به:

Said Amir Arjomand, *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran* (Oxford: Oxford University Press, 1988); Shahrogh Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran* (Albany: State University of New York Press, 1980); and Michael M. J. Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980).

البته یکی از گویاترین اسناد در این مورد خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری است که در سال ۱۳۷۹ نگاشته شده است؛

www.amontazeri.com/farsi/khaterat/web/index.htm (accessed 20 September 2008).

۲۹. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۰. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۱. برای اطلاع از یک مطالعه دربارهٔ توزیع درآمد بر پایهٔ طبقهٔ اجتماعی نگاه کنید به: نعمانی و بهداد، *طبقه و کار در ایران*، ۲۶۶-۲۷۹.

32. Karen Pfeifer, "Islam and Labor Law: Some Precepts and Examples," in *Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas*, ed. Sohrab Behdad and Farhad Nomani (London: Routledge, 2006), 113 – 40.

۳۳. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۴. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۵. مثال بارز چنین نوشته‌هایی "مانیفست جمهوری خواهی" است که اکبر گنجی در زندان اوین آن را نوشت: www.mihan.net/mihan54/ganji.pdf (accessed 20 September 2008).

۳۶. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۷. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۸. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۳۹. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۴۰. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

41. Sohrab Behdad, "Khatami and His 'Reformist' Economic (Non-)Agenda," *MERIP Press Information Notes*, no. 57 (21 May 2001), www.merip.org/mero/mero052101.html.

۴۲. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)

۴۳. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به متن اصلی مقاله. (مترجم)



پروپوزیشن کاؤ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
برقی جامع علوم انسانی